



نشریه دانشجویی فرهنگی سیاسی صبح دانشگاه  
شماره پنجاه و چهار | هفته چهارم فروردین ۱۳۹۷

## حواشی پُررنگ‌تر از متن در:

بنیاد دانشگاه صنعتی اصفهان 

زلف بر باد مده

موسوی درون احمدی نژاد

بازخوانی امام

مصدق از نگاه شهید آیت

من راشل کوری هستم

مصاحبه پادکتر سلمانی درباره تصوف

سروده سیاسی ناموزون

بی سرپرست

## نشریه دانشجویی

صبح دانشگاه

شماره ۵۴

هفته چهارم فروردین ۱۳۹۷

### صاحب امتیاز:

جامعه اسلامی دانشجویان  
دانشگاه صنعتی اصفهان

### مدیر مسئول:

امیر حسن نواب اصفهانی

### نویسندگان:

زهرا زادهوش

امیر حسن نواب

امیر حسین حاجیان

محمد حسین دهقانی

محمد امین برهانی

سید مهدی مدینه

علی قانعیان

### سر دبیر:

محمد امین برهانی

### ویراستار:

سید مهدی مدینه

### صفحه آرا:

محمد امین برهانی

محمد حسین دهقانی

امیر حسن نواب

### شمارگان:

۸۰۰ پگاه

نقدها و نظرات خود را از طریق  
ایمیل و یا ربات تلگرام در اختیار  
ما قرار دهید.

ایمیل info@jadiut.ir

کانال تلگرام @jadiut

سایت www.jadiut.ir

کانال آپارات jadiut

اینستاگرام @iutjad



جامعه اسلامی دانشجویان  
دانشگاه صنعتی اصفهان

## سرمقاله / محمد امین برهانی

تاریخ آخرین برگ ۹۶ را نیز ورق زده و سر رسید ۹۷ را با رازها و آرزوهای فراوان گشوده است. امیدواریم سر رسید امسال را با ظهور حضرت حجت مزین کنیم و پر باشد از فرهنگی و خیر برای امت اسلامی. اولین شماره نشریه صبح را با تأخیری نسبتاً زیاد به شما عرضه می کنیم که به فضل خدا بتوانیم در سال جدید نشریاتی شایسته تر به مخاطبان ارائه کنیم. در این هفته شاهد اتفاقی جنجالی بودیم و آن ماجراجویی آمریکایی-صهیونیستی در حمله به سوریه بود. تنش های سیاسی و رسانه ای در حداقل یک ماه اخیر، گمانه زنی هایی را در این باره ایجاد می کرد. از ملاقات مشکوک سعودی ها با عاملان همین حمله اخیر تا توییت ها و جلسات مکرر آمریکایی ها با هم پیمانانشان. این ها همه بعد از آشکار شدن ضعف این مستکبرین در معادلات منطقه بود. حمله شیمیایی در دوما می توانست، بهانه خوبی برای بازگرداندن نا آرامی و کمک به تروریست ها باشد. آن هم در شرایطی که سوریه زیر نظر روسیه و سازمان ملل، خلع سلاح شیمیایی شده است؛ حتی آمریکا حاضر نشد گروهی را برای تحقیق این موضوع به سوریه بفرستد. آن ها

از قبل حکم خود را صادر کرده بودند؛ اگر نگوییم خود عاملان این اتفاق بودند. آن ها برای چندمین بار بود که قطعنامه ای به شورای امنیت می آوردند و با مخالفت و وتو سایرین همراه می شد؛ این البته خود یک شکست سیاسی برای آمریکایی ها و سیاست احمقانه ترامپ و رفتارهای فاشیستی اوست. همراهی انگلیس و فرانسه در این ماجراجویی آمریکایی بیشتر جنبه تبلیغاتی برای افکار عمومی درون این کشورها داشت. چرا که هر دو آن ها تجربه حمله تروریستی را داشته اند. از آن طرف خود از محکومان کمک و تجهیز و تقویت داعش هستند. انتظار می رفت که بخواهند برای خود حداقل چهره سازی کنند. (البته نباید در این حمله از نقش حامیان جنگ ستیز و بنگاه های تولید اسلحه آمریکایی صرف نظر کرد). با مشاهده محل اصابت و اثرات این موشک ها می شود نمایشی بودن آن را فهمید و آن را به نوعی ترقه بازی منطقه ای ارزیابی کرد. اما درباره نشریه این نکته را باید گفت؛ چند مقاله از این شماره قرار بود در هفته آخر اسفند ۹۶ منتشر شود؛ که به دلیل مشکلاتی این اتفاق نیافتد. لذا از لحاظ تقویمی مربوط به آن روزها است. البته هیچ وقت عبرت گرفتن و دانستن، تاریخ انقضا ندارد.

# فهرست

زلف بر باد مده / ۲



موسوی درون احمدی نژاد / ۳



بازخوانی امام (ره) / ۴



در بنیاد دانشگاه چه می گذرد؟ / ۵



چهره ی حقیقی مصدق السلطنه / ۷



من راشل کوری هستم! / ۹



مصاحبه با دکتر سلمانی درباره تصوف / ۱۲



سروده ی سیاسی ناموزون / ۱۷



بی سرپرست! / ۱۹



# زلف بر باد مده تانهی بر بادم

زهرا زادهوش، صنایع غذایی ۹۳

پرشان است گیسویی در این باد و پریشان ترش  
مسلمانی که می خواهد نگاهش را نگه دارد

هر عنصر یا مکتبی از دو عنصر ترکیب می یابد. عقل و عشق، یکی روشنایی است و دیگری حرکت، یکی شعور می بخشد و به مردم بینایی و آگاهی می دهد و دیگری نیرو و جوشش و جنبش می آفریند. اگر در جامعه ایمان و اخلاص و فداکاری کم است، مردم مسئول اند! و اگر شناخت درست، بینایی، بیداری و آگاهی منطقی با هدف و حقایق مکتب کم است دانشمندان مقصرند.

ما نیز برای انتخاب پوششمان نیاز به یک آگاهی عاشقانه داریم، آگاهی به این معنا که من مسلمان معتقد به قرآن بدانم خداوند چه حدودی را برایم تعیین کرده و عاشقی می شود ایمان به اینکه خداوند بهترین را برایم خواسته، عاشقی می شود انتخاب نگاه خدا به جای نگاه مردمان ناپاک، عاشقی می شود تحمل سختی، فداکاری برای هدف زیبایی الهی. رعایت حجاب و پوشش (که در معنای اسلامی رعایت حدود و احکام مطرح است و در معنای خارج آن به طور کلی در چشم نبودن) تنها در پس یک تعهد و آگاهی بر می آید. آدمی که مسئول است عواقب کار خود را می داند، آن را می پذیرد و به طور شایسته عمل می کند. آن طور که بتواند از کارهایی که انجام داده است دفاع کند و بداند که اعمالش مسئولیتی بر گردنش می نهد، چنین آدمی به درستی می داند که کنش هایش چه واکنش هایی می تواند داشته باشد، در لحظه یا بعدها، علناً یا مخفی و بنابراین درست فکر می کند و عاقلانه و منطقی تصمیم می گیرد، به مردمان جامعه اش و تأثیری که روی آن ها دارد فکر می کند، تأثیری که باز خوردش دیر یا زود به وی خواهد رسید.

در این شرایط آدم ها صرفاً بر اساس هوا و هوس و خواسته دلشان عمل نمی کنند بلکه نسبت به کردارشان خود را مسئول می دانند و اگر روزی جامعه ای داشتیم با مردان هوس باز، چشم ناپاک و ظاهرین، مردمانی که اولویتشان ظاهر شده باشد و نه شخصیت، باید دانست که زنان در این رخداد بی تأثیر نبوده اند، بلکه تصویر جامعه عکس العمل و بازتاب عمل خودمان است.

احترام به شخصیت خود و دیگران و بالا بردن جایگاه زن با الویت قرار دادن شخصیت یک زن به جای ظاهر او عین رعایت اخلاق و احترام است و مشکل کنونی این است که ما را بی اخلاق کرده اند، تفکراتمان را عوض کرده اند.

ما آدم ها تنها برای حال خوب و خوش گذرانی به این دنیا نیامدیم، ما زنان و مردان جامعه باید به ازای استعدادها و توانایی هایمان به رسالتی که بر عهده مان است تا قبل از مرگ عمل کنیم. بدانیم که دارایی های مادی و معنوی یک انسان می بایست در چه راستایی و چطور به نفع خود و جامعه باشد؟

آزادی در حدود است که تعیین می شود و آزاد واقعی کسی است که در بند هوا و هوس دل خویش نباشد. آزاد واقعی کسی است که حصارهای روح و ذهنش را شکسته و در پس تعهد و آگاهی به شناخت حقیقی رسیده و به آن باور دارد و می تواند از عمل، رفتار و کردارش دفاع کند. حجاب یک فضیلت و ارزش انسانی است، آیا جز این نیست که تنها کسی پرچم دار پایمال کردن حقیقت می شود که در مقابل هوای نفس آزادی معنوی روحش را به بند کشیده است؟!

در نهایت یک سؤال باقی می ماند اینکه تو ای بانو! فارغ از هر نوع دیدگاه دینی و الهی، می خواهی چه باشی؟ عروسک خیمه شب بازی مردان هوس باز یا دختر مهربانی که انسانیت اش و مهربانی اش اجازه نمی دهد برای بر آورده کردن خواسته های دل خویش، دل کس دیگری را بلرزاند و زمینه انحراف جوانان و جامعه را فراهم کند؟ می خواهی جامعه تو را به ارزش روح و عقاید و افکار ت بشناسد یا به پشتوانه ی ظاهر و اندامت؟ و یقیناً این خود تو هستی که تعیین می کنی چطور با تو برخورد شود!

# موسوی درون احمدی نژاد

امیرحسین حاجیان، مکانیک ۹۳



بالاخره در هر انتخاباتی بعضی برنده‌اند، بعضی برنده نیستند؛ هیچ انتخاباتی دیگر مورد اعتماد قرار نخواهد گرفت و مصونیت پیدا نخواهد کرد.

این صحبت رهبری یک حرف کاملاً منطقی و عقلی بود چراکه اگر بدون هیچ دلیل متقن و مستدلی انتخابات ابطال می‌شد، اعتماد به صندوق آراء برای همیشه از بین می‌رفت.

حال یک‌بار دیگر خواسته‌ی آقای احمدی‌نژاد از رهبری را مرور کنیم. ایشان نیز مشابه همان خواسته‌ی فتنه‌گران ۸۸ را دارند. طبیعتاً پاسخی مشابه همان هم دارد.

قبول خواسته‌ی آقای احمدی‌نژاد از جانب رهبری، یعنی شروع بی‌اعتمادی به قوه‌ی عدلیه نظام! یعنی از فردای این دستور هیچ کس به حکمی که له یا علیه آن در دادگاه یا هر محکمه‌ای صادر شود پایبند نخواهد بود و این یعنی شروع هرج و مرج در کشور و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل...

البته این سخن به این معنا نیست که قوه‌ی قضاییه خالی از مشکلات و نواقص است، هرگز. قطعاً کمی‌ها و کاستی‌های گاه‌ب‌گاه بزرگ و قابل توجهی هم هست که باید برای زدودن آن‌ها در فضایی به‌دوراز سیاه‌نمایی تلاش نمود ولی به فرموده‌ی رهبری فضای نقد با فضای لجن‌پراکنی و تهمت زدن بسیار متفاوت است. اگر در کنش‌ها و واکنش‌های سیاسی و غیرسیاسی‌مان، تفکیکی بین این دو فضا نکنیم، نباید انتظار مرفوع شدن مشکلات و نواقص را داشته باشیم.

از این نیز بگذریم، این روش استدلال احمدی‌نژاد را می‌شود برای ریاست ایشان در قوه مجریه نیز بکار برد. آن‌طور که افراد ضد ملی علیه ایشان در اتفاقات ۸۸ از قبل از انتخابات ریاست جمهوری می‌گفتند؛ اینکه ایشان اصلاً صلاحیت شرکت در انتخابات ریاست جمهوری و تصدی این منصب را ندارند؛ این روش نقد راهی جز به آتارشی و از بین رفتن اقتدار کشور نمی‌برد.

سخن در مورد اتفاقات اخیر بسیار است اما فعلاً به ذکر همین چند خط نوشته بسنده می‌کنم و در پایان مایلم این متن را با قسمتی از بیانیه‌ی اخیر دفتر جامعه اسلامی دانشجویان استان اصفهان به پایان برسانم:

« بر طاق بلند جنبش دانشجویی کشور نام ما را به‌عنوان اولین و تنها تشکل حامی دکتر احمدی‌نژاد در انتخابات دوره اول ریاست جمهوری‌شان و اولین تشکل منتقد و روی‌گردان از وی پس از جریان خانه‌نشینی نوشته‌اند. امروز هم نوبت مبارزه علیه خط فکری التقاطی او و اطرافیان است و ما بار دیگر ثابت می‌کنیم که فقط و فقط «ولایت» معیار ما برای کنشگری سیاسی است و این موجب افتخار ماست.»

بعد از به اتمام رسیدن دوره‌ی ۸ ساله ریاست دکتر محمود احمدی‌نژاد در جایگاه رئیس قوه‌ی مجریه جمهوری اسلامی، شاهد تحرکاتی از سوی ایشان در فضای سیاسی کشور بودیم. تحرکاتی که به اسم نقد به برخی از قوای نظام و حتی مدیریت آنها شروع شد و الان به احقاق حق و حقوق مظلوم از قوه‌ی ظالم عدلیه! رسیده است.

نقد و نقدپذیری جزء اصلی‌ترین ملاک‌های پیشرفت یک حکومت است ولی گاهی اوقات به بهانه‌ی نقد کردن و از دریچه‌ی آن شروع به اتهام زنی و سیاه‌نمایی می‌کنیم و انتظار موضع‌گیری دیگران در برابر آن را نیز نداریم.

سخن در مورد کنش‌های این روزهای دکتر احمدی‌نژاد در صحنه‌ی سیاسی کشور فراوان است و هدف این نوشته هم بررسی آن‌ها نیست ولی تحرکات این روزهای ایشان و اعوان و انصارشان، سؤالات متعددی را در ذهن برخی از حامیان و حتی همکاران ایشان در سال‌های ۸۴ تا ۹۲ به وجود آورده است که پاسخ به آن‌ها بسیار ضروری به نظر می‌رسد. یکی از این سؤالات این است که خواسته‌ای که ایشان از رهبری نظام در نامه‌ی ۳۰ بهمن ۹۶ داشتند - که می‌توان گفت مهم‌ترین خواسته‌ی ایشان هم بود - چه تفاوتی با خواسته‌ی سران فتنه ۸۸ داشت؟

ایشان در این نامه خطاب به رهبری می‌گویند "شما باید فوراً **مورج مستقل و مورد قبولی** را تعیین و معرفی نمایید تا به شکایت مردم از این دستگاه ظالم رسیدگی و اعاده‌ی حیثیت از مظلومین و احقاق حقوقشان را پیگیری کند." در واقع ایشان رسماً و علناً خواستار تشکیل یک قوه‌ی قضاییه‌ی مستقل (با ابطال این قوه قضاییه فعلی) و با وظایف همین قوه‌ی قضاییه فعلی هستند. (اینکه قرار است افراد این قوه جدید چه کسانی باشند نیز احتمالاً آقای احمدی‌نژاد انتظار دارد توسط او یا هماهنگی با او انجام شود) این خواسته‌ی احمدی‌نژاد از جنبه‌ای شبیه خواسته نادرستی است که سران فتنه ۸۸ بعد از انتخابات سال ۸۸ از رهبری داشتند. آن‌ها نیز خواستار این بودند که رهبری انتخابات را ابطال کند (چون به‌زعم آن‌ها تقلب رخ داده بود) و یک انتخابات دیگر بدون حضور آقای احمدی‌نژاد برگزار شود.

رهبری در جواب خواسته‌ی آن‌ها در خطبه‌های نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ فرمودند:

"اگر کسانی شبهه دارند و مستندات ارائه می‌دهند، باید حتماً رسیدگی بشود؛ البته از مجاری قانونی؛ رسیدگی فقط از مجاری قانونی. **بنده زیر بار بدعت‌های غیر قانونی نخواهم رفت.** امروز اگر چهار چوب‌های قانونی شکسته شد، در آینده هیچ انتخاباتی دیگر مصونیت نخواهد داشت.

## باز خوانی امام (ره)

علی قانعیان، برق ۹۴

یکی از مهمترین بحران های فرهنگی و اجتماعی ای که بعد از رحلت بنیان گذار انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره)، تعدا و توسط برخی از خواص و ارکان! انقلاب به وجود آمد این بود که فضای جامعه و آذهای عمومی را از سخنان کلیدی و استراتژیک امام - که غالب آنها نیز در اواخر عمر شریفشان ایراد شده بود - تهی کردند و اجازه شنیده شدن و براساس آن عمل کردن را با رفتار و سیاست های خود گرفتند؛ خطری که رهبر انقلاب مکرر آن را گوشزد کردند ولی به آن توجهی نشد...

یکی از مهم ترین پیام های حضرت امام، "پیام به مهاجرین جنگ تحمیلی" است که ۲ فروردین ۶۸ یعنی ۷۴ روز قبل از عروج ملکوتی شان ایراد شده است، ما در اینجا برخی از مهم ترین عبارات این کلام نورانی را یاد آور می شویم ولی به خوانندگان عزیز توصیه می کنیم حتما متن کامل این پیام را مطالعه نمایند.

پس از مطالعه شاید به جث طینت برخی از مسئولینی که با علم به این جملات، خلاف آن عمل کردند و خیانت بزرگی که در حق امت اسلام و مظلومین جهان روا داشتند، واقف شوید...

برخی از جملات این متن باید توسط خواننده مورد توجه بیشتری واقع شود فلذا این جملات به نحوی متمایز شده است.

"...همه می دانند که تحمل هشت سال فشار و سختی فقط برای اسلام عزیز بوده است، لذا مسئولین باید در دفاع از اسلام محکمتر از همیشه با تمام توان در مقابل تجاوز نظامی، سیاسی و فرهنگی جهانخواران بایستند، چرا که امروز دنیای استکبار خصوصا غرب خطر رشد اسلام ناب محمدی - صلی الله علیه و آله و سلم - را علیه منافع نامشروع خود درک کرده است.

امروز غرب و شرق به خوبی می دانند که تنها نیرویی که می تواند آنان را از صحنه خارج کند، اسلام است.

آنها در این ده سال انقلاب اسلامی ایران ضربات سختی از اسلام خورده اند و تصمیم گرفته اند که به هر وسیله ممکن آن را در ایران که مرکز اسلام ناب محمدی است نابود کنند. اگر بتوانند با نیروی نظامی، اگر نشده، با نشر فرهنگ مبتذل خود و بیگانه کردن ملت از اسلام و فرهنگ ملی خویش و اگر هیچ کدام از اینها نشد، ایادی خود فروخته خود از منافقین و لیبرالها و بی دینها را که کشتن روحانیون و افراد بی گناه برایشان چون آب خوردن است و در منازل و مراکز ادارات نفوذ می دهند که شاید به مقاصد شوم خود برسند و نفوذی ها بارها اعلام کرده اند که حرف خود را از دهان ساده اندیشان موجه می زنند.

من بارها اعلام کرده ام که با هیچ کس در هر مرتبه ای که باشد عقد اخوت نبسته ام. چهار چوب دوستی من در درستی راه هر فرد نهفته است. دفاع از اسلام و حزب الله اصل خلدشه ناپذیر سیاست جمهوری اسلامی است. ما باید مدافع افرادی باشیم که منافقین سرهاشان را در مقابل زنان و فرزندانشان در سر سفره افطار گوش تا گوش بریدند. ما باید دشمن سرسخت کسانی باشیم که پرونده های همکاری آنان با امریکا از لانه جاسوسی بیرون آمد. ما باید تمام عشقمان به خدا باشد نه تاریخ.

...مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت - ارواحنا فداه - است که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد.

مسائل اقتصادی و مادی اگر لحظه ای مسئولین را از وظیفه ای که بر عهده دارند منصرف کند، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین را به دنبال دارد. باید دولت جمهوری اسلامی تمامی سعی و توان خود را در اداره هر چه بهتر مردم بنماید، ولی این بدان معنا نیست که آنها را از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف کند."

این جملات به نظر نویسنده، یکی از مهم ترین و استراتژیک ترین جملات حضرت امام است که به جرأت می توان گفت تعداد افرادی که از مسئولین ارشد نظام به آن اعتقاد و باور قلبی و عملی داشتند و دارند، به اندازه ی انگشتان دو دست هم نیست.

امام متذکر می شود که اگر آن هدف والا و ارزشمندی را که برای آن قیام کرده ایم، شهید داده ایم، آبرو داده ایم و محقق کردن آن منتهای آرزوی تمام انبیا و اولیای الهی بوده است را فراموش کنیم، مرتکب خیانتی شده ایم که گستره ی آن محدود به ایران نخواهد بود و به کل مظلومین و مستضعفین عالم خواهد رسید.

...این روشن است که شکستن فرهنگ شرق و غرب، بی شهادت میسر نیست.

من بار دیگر از مسئولین بالای نظام جمهوری اسلامی می خواهم که از هیچ کس و از هیچ چیز جز خدای بزرگ ترسند و کمرها را ببندند و دست از مبارزه و جهاد علیه فساد و فحشای سرمایه داری غرب و پوچی و تجاوز کمونیزم نکشند که ما هنوز در قدمهای اول مبارزه جهانی خود علیه غرب و شرقیم.

مگر بیش از این است که ما ظاهر از جهانخواران شکست می خوریم و نابود می شویم؟ مگر بیش از این است که ما را در دنیا به خشونت و تحجر معرفی می کنند؟ مگر بیش از این است که با نفوذ ایادی قاتل و منحرف خود در محافل و منازل، عزت اسلام و مسلمین را پایکوب می کنند؟ مگر بیش از این است که فرزندان عزیز اسلام ناب محمدی در سراسر جهان بر چوبه های دار می روند؟ مگر بیش از این است که زنان و فرزندان خردسال حزب الله در جهان به اسارت گرفته می شوند؟ بگذار دنیای پست مادیت با ما چنین کند ولی ما به وظیفه اسلامی خود عمل کنیم.

...امروز خداوند ما را مسئول کرده است، نباید غفلت نمود. امروز با جمود و سکون و سکوت باید مبارزه کرد و شور و حال حرکت انقلاب را با برجا داشت. من باز می گویم همه مسئولان نظام و مردم ایران باید بدانند که غرب و شرق تا شما را از هویت اسلامی تان - به خیال خام خودشان - بیرون نبرند، آرام نخواهند نشست. نه از ارتباط با متجاوزان خشنود شوید و نه از قطع ارتباط با آنان رنجور، همیشه با بصیرت و باچشمانی باز به دشمنان خیره شوید و آنان را آرام نگذارید که اگر آرام گذارید، لحظه ای آرامتان نمی گذارند.

امام در این چند جمله ی اخیر این نکته را متذکر می شوند که دشمنی دنیای غرب و نظام سلطه با جمهوری اسلامی، بر سر "اصل وجود" است؛ بود یکی به معنای نبود دیگری است. هر دو برای ماندن تلاش می کنند و یک لحظه غفلت، نیست شدن را به دنبال خواهد داشت فلذا است که از هیچ تلاشی برای زمین گیر کردن جمهوری اسلامی کوتاهی نمی کنند و از هر اهرمی برای فشار به جمهوری اسلامی استفاده می کنند و امید نابودی آن را دارند.

نه از ارتباط با متجاوزان خشنود شوید و نه از قطع ارتباط با آنان رنجور، همیشه با بصیرت و باچشمانی باز به دشمنان خیره شوید....





# در بنیاد چه می گذرد؟

گزارش گفت و گو با مهندس میلاد فتحیان  
مدیر عامل بنیاد دانشگاه

امیرحسین حاجیان، مکانیک ۹۳

محمدامین برهانی، مکانیک ۹۳

این نوع نهادها در دانشگاه ها در سال ۸۴ دانشکده فنی دانشگاه تهران و بعد از آن دانشگاه فردوسی مشهد بود. دانشگاه صنعتی اصفهان را حدوداً می توان با دانشگاه استنفورد آمریکا مقایسه کرد که ما حدود ۱۲ هزار دانشجو و این دانشگاه حدود ۱۵ هزار دانشجو، دانشگاه صنعتی اصفهان حدود ۵۰۰ هیأت علمی و آن دانشگاه حدود ۱۲۰۰ هیأت علمی دارد اما بنده آمار دارم حدود ۲۶ درصد منابع مالی دانشگاه استنفورد از محل هدایا و موقوفات است که ۳ میلیون و ۴۵۰ دلار می شود که با وجود فرهنگ وقف در کشور، ما از این ظرفیت استفاده مناسبی نکردیم و بقیه دانشگاه های دنیا به خوبی استفاده می کنند.

ایشان در خصوص سؤالی در مورد اقدامات بنیاد دانشگاه از زمان تأسیس تا کنون، مجدداً به موارد اشاره شده توسط دکتر معصومی در مصاحبه قبلی اشاره کرد و گفت؛ خرید چند مورد تجهیزات آزمایشگاهی برای دانشکده شیمی، تأمین ۴ هکتار زمین کشاورزی برای دانشکده کشاورزی در منطقه زیار که مراحل انتقال سند آن در حال انجام است که مقرر شد ساختمان نیمه کاره در این زمین هم توسط خیر تکمیل شود. اعطای بورس تحصیلی از ترم آینده شامل کمک هزینه تحصیل به ۱۰۰ دانشجو با تمکن مالی کم و همچنین همه ی رتبه های زیر ۱۰۰ کنکور توسط خیرین از اقدامات مهم بنیاد دانشگاه است.

وی مهمترین فعالیت بنیاد را شروع ساخت فاز ۲ خوابگاه امام جواد (ع) معرفی کرد که در شهریور ۹۶ با تأمین منابع مالی و همّت خیرین کلنگ زنی شد که در ۵ بلوک خوابگاهی جمعاً ۱۲۰ بلوک و ۱۰ هزار متر زیربنا برای دانشجویان متأهل ساخته شود که تاکنون و در فاز اول قرارداد که عملیات سفت کاری است ۳۱ درصد پیشرفت داشته و زحمات خیر آن حاج حسین رضازاده نیز مورد تحسین است.

مهندس فتحیان اما در پاسخ به این سؤال که فاز اول خوابگاه امام جواد در دهه ۸۰ و زمانی که بنیاد دانشگاه وجود نداشت ساخته شده و بنیاد دانشگاه چه تأثیری در ساخت فاز ۲ که توسط همان خیر سازنده

یکی از ساختارهای جدید که طی دوره مدیریت کنونی دانشگاه شکل گرفته و تاکنون اطلاعات جزئی و دقیقی از وظیفه و عملکرد آن منتشر نشده است، بنیاد دانشگاه است.

در مصاحبه شماره پنجاه و سه نشریه صبح دانشگاه با دکتر معصومی، معاون اداری و مالی دانشگاه، اطلاعاتی از وظایف و عملکرد عام المنفعه این بنیاد در اختیار ما قرار دادند؛ اما به منظور تکمیل اطلاعات خود از منابع مختلف و البته گفتگو با مدیر عامل بنیاد دانشگاه به اطلاعات جزئی تر و البته برخی حواشی دست یافتیم.

با شکل گیری بنیاد دانشگاه صنعتی اصفهان در اوایل سال ۱۳۹۴ و ثبت رسمی آن در تاریخ ۹۵/۸/۱۰، این ساختار مستقل از دانشگاه که در بسیاری از دانشگاه های بزرگ کشور (همچنین خارج از کشور وجود دارد)، در دانشگاه صنعتی نیز تأسیس شد.

در اساسنامه بنیاد، بهره گیری از توانمندیهای مادی و معنوی خیرین و تشویق و ترغیب نیکوکاران و نیک اندیشان در تقویت و گسترش زیر ساخت های دانشگاه صنعتی اصفهان در زمینه هایی مثل جذب کمکهای مردمی و دولتی در جهت ساخت و افزایش فضاهای مورد نیاز دانشگاه، حمایت از دانشجویان بی بضاعت دانشگاه، حمایت و پشتیبانی از اقدامات فرهنگی و اسلامی و ازدواج دانشجویی در دانشگاه، حمایت از پژوهشگران و نخبگان و طرحهای پژوهشی و تحقیقاتی دانشجویان و اساتید، حضور و مشارکت در خرید و تأمین تجهیزات و خدمات مورد نیاز دانشگاه و... بخشی از اهداف تشکیل این مجموعه ذکر شده است.

اسفندماه سال گذشته، مهندس میلاد فتحیان مدیر عامل بنیاد دانشگاه در گفتگو با نشریه صبح دانشگاه در مورد ابعاد مختلف شکل گیری این مجموعه نوپا و البته آنچه که بعنوان حاشیه هایی پیرامون بنیاد و شخص ایشان مطرح است با ما به گفتگو نشست که حواشی مطرح شده در خصوص این بنیاد و نظرات ایشان در ادامه خواهد آمد.

مدیر عامل بنیاد دانشگاه، رهاسازی از وابستگی به منابع مالی دولتی را مهمترین فلسفه شکل گیری این بنیاد می داند و می گوید سابقه تشکیل

یک از حواشی  
در خصوص چگونه  
انتخاب ایشان بود  
آن هم در شرایطی که  
قبلاً در دانشگاه  
هیچ  
حضور نداشتند  
و در بخش خصوصی  
فعالیت کرده است.

۶۶

و دعوت از حدود ۶۵ خیر، هیأت امنایی متشکل از ۲۳ نفر شکل گرفت و پس از آن جمع ۹ نفره هیأت مدیره و نهایتاً از میان جمعی ۴ نفره بنده به دلایلی همچون این که متعهد به فعالیت ۲۴ ساعته برای بنیاد دانشگاه بودم، بعنوان مدیرعامل انتخاب شدم.

البته ایشان گفتند؛ با پدرم اختلاف سلیقه زیادی دارم و از رأی هیأت مدیره فقط پدرم به من رأی منفی داد که این موضوع را از دست خط ایشان در زمان رأی گیری فهمیدم!

اما یک بخش از حواشی پیرنگ تر از متن بنیاد دانشگاه صنعتی اصفهان، سوابق میلاد فتحیان در یک حکم قضایی است که از خود ایشان جویا شدیم.

او گفت: این دعوی حقوقی میان من و شهرداری شهر گز بود، که آن ها من را کلاهبردار معرفی کردند و من آن ها را. موضوع مربوط به مناقصه ای بود که من در این شهرداری شرکت کردم و رتبه بندی شرکت من فقط ۳ روز اعتبار داشت و در زمان عقد قرارداد، شرکت من رتبه بندی نداشت. دادگاه به همین دلیل من را جریمه کرد و به دلیل این که زور شهرداری در استناداری بیشتر از من بود. براساس حکم دادگاه، شهرداری از استناداری نامه ای اخذ کرد که این شرکت، دیگر جایی قرارداد نبندد.

البته مقایسه این اظهارات مدیرعامل بنیاد دانشگاه با آنچه که در حکم نهایی دادگاه آمده بسیار قابل توجه است. به طوری که دادگاه در سال ۱۳۹۲ به دلیل آنچه که در حکم نهایی جعل سند گواهینامه پیمانکاری و استفاده از آن در انعقاد قرارداد با شهرداری گز عنوان شده، میلاد فتحیان را محکوم نموده و متعاقب آن نیز استناداری اصفهان با ارسال نامه ای به کلیه دستگاه های اجرایی، همکاری با شرکت به مدیرعاملی وی را غیرقانونی اعلام کرده است.

البته مهندس فتحیان در پایان گفت: "بعد از این موضوع من با اتمام و نیمه کار گذاشتن پروژه هایی که قرارداد بسته بودیم، خودم کار آن شرکت را تعطیل کردم و کار پیمانکاری را کنار گذاشتم."

به هر حال نحوه انتخاب ایشان بعنوان فردی که پیش از این سابقه دانشگاهی نداشته و منصب پدر ایشان بعنوان مدیران سابق، مشاور فعلی رئیس دانشگاه و البته خود از اعضای هیأت مدیره بنیاد دانشگاه و نیز سابقه پرابهام قضایی ایشان برای فعالیت در این جایگاه آن هم در دانشگاه بسیار مهمی چون صنعتی اصفهان، قابل تامل است.

فاز اول دارد، گفت؛ براساس مصوبه وزارت علوم، این وزارتخانه پروژه های عمرانی که ۵۰ درصد هزینه های آن توسط خیرین پرداخته شده باشد، ۵۰ درصد مابقی را پرداخت می کند و بنیاد صرفاً بعنوان کاتالیزور در دریافت کمک ۵۰ درصدی وزارت علوم عمل نموده است.

وی دیگر فعالیت در جذب حمایت خیرین را اعطای دو دستگاه خودرو تویوتا لند کروز (به ارزش حدود ۷۰۰ میلیون تومان!!!) توسط یک خیر به دانشگاه نام برد اما در پاسخ به این سؤال که چرا شما بعنوان بنیاد دانشگاه در هدایت نیت خیر خواهانه این خیر برای هزینه کردن این مبلغ بسیار هنگفت در دیگر بخش های دانشگاه اقدامی نکردید گفت: واقف که فارغ التحصیل کشاورزی بود فقط تأکید داشت که حتماً می خواهد این خودروها را به دانشگاه هدیه کند و اسم آورد که یکی از خودروهایش به دانشکده کشاورزی واگذار شود و دیگر خودرو نیز به دلیل نیازهای اداره انتظامات به این اداره واگذار شد.

مدیرعامل بنیاد دانشگاه در مورد نحوه تأمین منابع مالی فعالیت های جاری بنیاد می گوید: ما اینجا دو نفر، بنده و یک منشی هستیم که هیچ گونه وابستگی با دانشگاه نداریم. و هیچ گونه ارتباطی با دانشگاه نداشته و نداریم و فقط محل کار ما در دانشگاه است. تعدادی از خیرین مبلغی حدود ۱۰۰ میلیون تومان در سه قالب جداگانه، برای هزینه های جاری بنیاد هدیه کرده اند و اعضای هیأت مدیره و دیگر اعضای نیز ماهانه حق عضویتی پرداخت می کنند که هزینه های حقوق و هزینه های جاری دفتر از این منابع تأمین می شود. در ابتدای کار بنیاد هم مبلغ ۵۰ میلیون تومان از دانشگاه برای راه اندازی گرفته شد که مقرر شد طی دو سال به دانشگاه بازگردانده شود.

یک از حواشی در خصوص چگونگی انتخاب ایشان بود. آن هم در شرایطی که قبلاً در دانشگاه هیچ حضوری نداشته و در بخش خصوصی فعالیت کرده است. (در این شغل خصوصی نیز سوابقی جنجالی به جای گذاشته) یکی از نقطه اتصال ایشان به دانشگاه صنعتی اصفهان پدر ایشان، یعنی مهندس ابوالحسن فتحیان مشاور رئیس دانشگاه و از مدیران اسبق و بازنشسته دانشگاه و البته از اعضای مهم هیأت مدیره بنیاد دانشگاه است.

میلاد فتحیان که تحصیلات در رشته مهندسی عمران دارد و قبلاً شرکت خصوصی داشته، می گوید؛ قبلاً شرکت داشتم و بصورت پیمانکاری کار میکردم که در ادامه احساس کردم این نوع فعالیت برای من مناسب نیست. پس از آن آرام آرام و در سال ۹۴ پس از شکل گیری بنیاد دانشگاه



# چهره حقیقی مصدق السلطنه از دید آیت

محمد امین برهانی، مکانیک ۹۳

شهید دکتر سید حسن آیت را می توان از پیش قراولان جریان شناسی سیاسی اوایل انقلاب دانست. او بارها سبب روشن شدن خطوط فکری و سیاسی منافق پیشه ها شد. در تدوین قانون اساسی نقشی حیاتی و مهم داشت. تخصص چند رشته ای او در تحصیلات دانشگاهی و تعهد مخلصانه اش از او نیرویی جامع در هیئت رئیسه مجلس خبرگان ساخته بود. نطق های افشاگرانه اش بسیاری از خائنین را به چالش کشید و سرانجام در مرداد ۶۰ با ۶۵ گلوله به شهادت رسید. (آن یار کزو گشت سردار بلند، جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد) متن زیر گزیده ای از درس های تاریخ سیاسی شهید آیت است؛ که در سخنرانی هایی در قم ایراد شده است.

دکتر مصدق در خانواده ای اشرافی متولد شد. پدرش در دربار قاجار اشتغال داشت. نقش قابل ذکری در نهضت مشروطه نداشت هر چند برخی می خواهند او را بزرگ جلوه بدهند. او قبل از کودتا ۱۳۲۰ استاندار فارس بود. در آن زمان فارس جزو مناطق تحت نفوذ انگلستان بود. طبق سندی کنسول انگلیس نامه می نویسد به دولت وقت که دکتر مصدق در پست خود ابقا شود. انگلیسی ها بی دلیل برای کسی اعتبار خرج نمی کنند!

او یکی از مشاوران رضاخان بود. در هیئت هشت نفره ای که به رضاخان مشاوره خصوصی می دادند. در کنار کسانی چون مخبرالسلطنه هدایت، تقی زاده و فروغی و یحیی دولت آبادی و سه نفر دیگر. این مطالب را یحیی دولت آبادی در کتاب خود ذکر می کنند. دکتر مصدق

از تجربیات روی کار آمدن قوام

و لججازی های اخیر بر من مسلم است

که می خواهند مانند سی ام تیر کذایی

یک بار دیگر ملت را

تنها گذاشته

وقهر مانانه بروید.

حرف این جانب را در خصوص

اصرارم در عدم اجرای رفتار دوم

نشنیدید؟

و مرا لکه حیض کردید؟

خانه ام را سنگباران و یاران

و فرزندانم را زندانی فرمودید؟

مجلس را که ترس داشتید؟

شما را ببرد بستید.

حالا نه مجلسی است و

نه تکیه گاهی برای این ملت گذاشته اید.

نامه آیت الله کاشانی به مصدق روز قبل از کودتا



در مرداد ۱۳۳۲ اتفاقات عجیب فراوانی می افتد. یکی از آن‌ها طرح انحلال مجلس و فراندوم درباره آن است. کار دیگر او کوبیدن آیت‌الله کاشانی توسط روزنامه‌های وابسته به او و در رادیویی که زیر نظر او بود، می باشد. گویا فراموش کرده بود اعتبار او در میان مردم به خاطر حمایت کاشانی است.

آیت‌الله کاشانی در همان زمان است که در منزل خود جلسات روضه می گیرد. تا بتواند برای مردم شرایط را تبیین کند. (امام خمینی نیز در این جلسات حضور دارد). بسیار از مصدق‌ها بارها تلاش می کنند این جلسات را به هم بریزند. خانه او را سنگ‌باران می کنند و درگیری ایجاد می کنند.

فراندوم سرانجام با لجبازی مصدق صورت می گیرد. آیت‌الله کاشانی این انتخابات را تحریم می کند و نتیجه آن انحلال مجلس می شود. مجلسی که می توانست مصدق را در برابر خطرات موجود از طرف شاه و آمریکایی‌ها حمایت کند؛ اما مصدق یادش رفته بود که چاه کن همیشه ته چاه است. شب قبل از کودتا هندرسون فرستاده روزولت و از عوامل مدیریت کننده کودتا با مصدق جلسه می گذارد و بعد از این مذاکرات است که مصدق هر نوع تظاهرات ضد دربار را قدهغن می کند. در آن روز از همه چیز مهم‌تر نامه کاشانی به مصدق است که در آن می نویسد: از تجربیات روی کار آمدند قوام و لجبازی‌های اخیر بر من مسلم شده است. می خواهند مانند ۳۰ تیر کذایی یک‌بار دیگر مردم را گذاشته و قهرمانانه بروید. شهید آیت به این عبارت که می گوید می خواهند تأکید بسیاری دارد. چون نشان از وابستگی دکتر مصدق می دهد. مصدق با وجود اینکه اختیارات یک شاه را داشت به راحتی کنار گذاشته می شود. این کودتا را می شود کودتای شاه علیه شاه نامید. در روز کودتا او و وزیرایش با خیالی راحت در خانه نشسته بودند تا همان‌هایی که یک‌بار آن‌ها را قهرمان کرده بودند دوباره به قدرت برشان گرداند. حتی در تماس تلفنی همان روز مصدق می گوید: فرماندهان نیروی انتظامی همه به من اطمینان داده‌اند که از ناحیه ارتش خبری نیست. و بعد از ظهر ۲۸ مرداد شد آنچه شد. مصدق نتیجه توهین‌هایش به کاشانی و بی توجهی به نصیحت‌های او و لجبازی‌های خودش را دید و ایران را وارد دوره بسیار تلخ در تاریخ معاصر ما کرد. دوران بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ تا مدتی در رکود باقی ماند تا برسیم به خرداد ۴۲ که دوباره جرقه‌های امید در دل‌ها رازنده کرد. امام خمینی در باره مصدق می گوید او (مصدق) مسلم نبود... اگر (مصدق) مانده بود سیلی را بر اسلام می زد. عرض کردم، این سیلی خواهد خورد و طولی نکشید که سیلی خورد (و الان نیز) تقاله‌های آن جمعیت (نهضت آزادی) هستند که حالا قصاص را حکم ضروری اسلام را غیر انسانی می خوانند. برای مطالعه بیشتر راجع به این مسئله و این موضوع به درس‌هایی از تاریخ سیاسی ایران اثر دکتر آیت رجوع کنید. مقالات آن در سایت هایلیان موجود است. همچنین کتابی تحت عنوان چهره حقیقی مصدق السلطنه وجود دارد هر چند کتابی است که سخت پیدا می شود (چرا که بسیاری نمی‌خواهند این حقایق آشکار شود) لکن در کتابخانه مرکزی اصفهان یافت می شود.



جامعه اسلامی دانشجویان درباره زندگی، فعالیت سیاسی و دشمنان شهید آیت تا به امروز دو نشریه اختصاصی منتشر کرده است. یکی به نام ماجرای قتل سفارشی و دیگری از یادرفته؛ برای مطالعه آن‌ها می توانید به سایت جامعه اسلامی به نشانی [www.jadiut.ir](http://www.jadiut.ir) مراجعه کنید.

از پیشنهاد دهندگان فرمانده کل قوا شدن رضاخان نیز می باشد. در مجلس پنجم مصدق این چنین نطق می کند: هم من به ایشان [رضاخان] معتقدم و هم ایشان به من. سند این موضوع در مشروح مذاکرات مجلس پنجم موجود است. او همچنین در همین مجلس با تغییر سلطنت مخالفت می کند.

وقتی رضاخان در اواخر سلطنت خود از انگلستان کمی فاصله گرفته بود. متین دفتری نخست‌وزیرش را بر کنار می کند؛ و مصدق را هم به خاطر دامادش یعنی متین دفتری دستگیر کرده و بعد تبعیدش می کند. سرانجام با پادرمیانی ارنست پرون معلم و هم‌بستر شاه و ولیعهد پیش رضاشاه وساطت می کنند و مصدق آزاد می شود. مصدق که مدتی می گذشت که از مجلس دور شده بود بعد از شهریور ۲۰ دوباره در دوره چهاردهم نماینده می شود؛ و خود را شدیداً ملی نشان می دهد. چند سال بعد مصدق عضویت حزب آدمیت که از لژهای فراماسونری است را می پذیرد. تعهدنامه او در این حزب موجود است و در کتاب فکر آزادی آماده است.

بعد از استعفا علا دوست سی ساله دکتر مصدق آقای جمال امامی از نوکران مشهور انگلیس در مجلس به دکتر مصدق پیشنهاد نخست‌وزیری می کند. مصدق این سمت را مشروط به پذیرش قانون ۹ ماده‌ای ملی شدن نفت توسط مجلس می پذیرد. بعد از روی کار آمدن مصدق کابینه‌ای بسیار مایوس کننده داشت. وزیر خارجه‌اش باقر کاظمی است که چند سالی وزیر خارجه رضاخان بود. سرلشکر زاهدی وزیر کشور می شود. در زمان او است که اصل چهارم ترومن برای نفوذ در خاورمیانه پیاده می شود البته با تأیید خود دکتر مصدق. آیت‌الله کاشانی برای اینکه مصدق بتواند راحت کار کند از پیشنهاد دادن و مخالفت کردن با وزرا پر هیز می کند. در مجلس بعدی یعنی مجلس هفدهم باینکه دکتر مصدق به بهانه اغتشاشات مجلسی که ۱۳۶ نماینده داشت را با ۸۰ نماینده به پایان می رساند. بسیاری از شهرهای بزرگ نماینده‌ای در این مجلس ندارند. مصدق گفت عموم نماینده‌های این مجلس ملی هستند در حالی که آقای امامی که طرفدار دربار بود رئیس مجلس می شود. مصدق بعد از رفتن به پیش شاه برای معرفی وزیرایش استعفا داد. استعفای او در ۲۵ تیر ۱۳۳۱ همه را شوکه می کند. او حتی با حامیان اصلی خود و آیت‌الله کاشانی نیز در این باره مشورت نمی کند. او بدون احساس مسئولیت در برابر مردم و بی توجه به امکان شکست ملی شدن نفت به خانه خود رفت. علت این اتفاق شروطی بود که مصدق برای شاه گذاشته بود. وزارت جنگ از خواسته‌های او بود که با آن مخالفت شد. در ۲۶ تیر مجلس هفدهم به صورت غیرقانونی رأی تمایل به قوام السلطنه نشان داد. بعد از این اتفاق است که فردی به پیش آیت‌الله کاشانی می آید و به او می گوید اگر با ما کنار بیایی (از طرف قوام) حاضریم ۶ وزیر در اختیار تو قرار دهیم. کاشانی در عوض نامه‌ای به حسین علامی نویسد که اگر قوام استعفا ندهد حملات خود را متوجه شاه می کنم. در ۳۰ تیر ۱۳۳۰ قوام و شاه حکومت نظامی برقرار کردند و در سرتاسر کشور کشتار به پا کردند. این مردم بودند که برای حق خود و به خواست آیت‌الله کاشانی به خیابان می آیند و کشتار بزرگی در نقاط مختلف شکل می گیرد.

بعد از این اتفاق قوام استعفا می دهد و مصدق بدون اینکه هیچ اثری داشته باشد دوباره به قدرت برمی گردد؛ این بار با اختیارات بیشتر از جمله وزارت جنگ؛ اما دوباره حمایت‌های آیت‌الله کاشانی و تعداد بسیار زیاد شهدا را فراموش می کند. و کسانی که صلاحیت کافی را ندارند وارد کابینه می کند. مصدق همچنین به مدت چند ماه حق قانون‌گذاری می گیرد. این خود به معنی ایجاد نوعی دیکتاتوری جدید بود. چرا که آن‌همه تلاش در مشروطه برای این بود که یک نفر به تنهایی قانون‌گذاری نکند.

# من راشل کوری هستم!

سید مهدی مدینه، برق ۹۳

هر کدام از ما بعد از خواندن این تیترها، واکنشی متفاوت نشان خواهیم داد. خود من که معمولاً تا چند دقیقه متأثر شده و سپس سعی می‌کنم به فراموشی بسپارم؛ اما این قضیه برای راشل کوری فرق می‌کرد. راشل کوری (ریچل آلین کوری) یک دختر ۲۳ ساله مسیحی ساکن شهر المپیا ایالت واشنگتن آمریکا و دانشجوی کالج اورگرین بود. او که در ابتدای ورود به دانشگاه به عضویت جنبش همبستگی بین‌المللی (ISM) درآمد، واکنش متفاوتی در برابر این تیترها نشان داد. تیتر این بود: اسرائیل، خانه‌های فلسطینیان ساکن نوار غزه را به وسیله‌ی بولدوزر تخریب می‌کند»

او در اولین روزهای سال ۲۰۰۳ میلادی به همراه ۷ نفر از دوستان خود به‌عنوان یکی از فعالان جنبش همبستگی بین‌المللی (ISM) به رفح در جنوب نوار غزه رفت تا به‌عنوان یک ناظر صلح‌طلب مانع از ویرانی خانه‌های مردم مظلوم نوار غزه در فلسطین شود.

راشل در ۱۶ مارس ۲۰۰۳ (۲۵ اسفند ۱۳۸۱) تلاش می‌کرد به همراه هفت تن از دوستان خود مانع از تخریب یک خانه فلسطینی شود. او خود را مقابل خانه رساند و با استفاده از یک بلندگو از راننده بولدوزر خواست تا از حرکت بایستد، اما راننده همچنان پیش می‌آمد. راشل به عقب بازگشت. تلی از خاک در برابرش قرار داشت. به

- تخریب ۷۸۲ خانه و ساختمان متعلق به فلسطینی‌ها توسط اسرائیل در سال ۲۰۱۶

- در هر دقیقه ۵ کودک بر اثر گرسنگی می‌میرند

- یونیسف: از آغاز حمله نظامی سعودی‌ها، بیش از ۱۷۰۰ کودک در یمن جان خود را از دست داده و بیش از ۳۰۰۰ کودک نیز زخمی شده‌اند - در تجاوز ۲۲ روزه اسرائیل به نوار غزه، بیش از ۱۴۵۰ فلسطینی به شهادت رسیدند و بیش از ۵ هزار نفر نیز زخمی شدند.

- یونیسف: در سال ۲۰۱۶ چهار هزار و ۲۷۲ مادر و ۲۳ هزار نوزاد به دلایلی که می‌شد از آن پیشگیری کرد، کشته شدند.

- نماینده زاهدان در مجلس شورای اسلامی: حدود ۸۰ درصد مردم استان سیستان و بلوچستان زیر خط فقر قرار دارند.

- صندوق حمایت از کودکان سازمان ملل متحد در بیانیه‌ای اعلام کرد: بیش از ۴۰۰ هزار کودک یمنی به خاطر سوء تغذیه شدید با خطر مرگ مواجه هستند.

- رئیس‌جمهور آمریکا اذعان کرد سالانه ۳۰ هزار نفر از شهروندان این کشور به دلیل آزادی اسلحه کشته می‌شوند.

- بیش از ۱۰۰ هزار مسلمان میانماری آواره شدند و تمامی روستاها و ۴ شهر منطقه مسلمان‌نشین راخین به کلی سوخته و تبدیل به خاکستر شده است



زمین خورد و راننده با قساوت تمام به حرکت خود ادامه داد و راشل را با قساوت تمام زیر چرخ‌های خود گرفت و از روی پیکر او رد شد. سپس تیغه‌های بولدوزر را پایین آورد و به عقب حرکت کرد.

راننده بولدوزر پس از آن حتی پیاده هم نشد. شاه‌دان عینی گفتند لیخند هم زده است. بعدها رسانه‌های صهیونیستی نوشتند که راشل در نقطه کور دید راننده قرار داشته است. حتی یک روزنامه رژیم اشغالگر قدس نوشت: «راشل خود کشتی کرده است!»

راشل در این دو ماه حضور خود در فلسطین اشغالی و نوار غزه، توسط ایمیل و تلفن با خانواده‌اش ارتباط داشت و ۱۷ ایمیل برای مادرش فرستاد. متن زیر ترجمه یکی از ایمیل‌های او است.

۲۷ فوریه ۲۰۰۳

دوست دارم. دلم واقعاً برایت تنگ شده. شب‌ها کابوس‌های وحشتناکی می‌بینم، تانک‌ها و بولدوزرها را می‌بینم که دور خانه را گرفته‌اند و من و تو هم داخل خانه هستیم. گاه، آدرنالین نقش بی‌حس کننده بازی می‌کند. در چند هفته اخیر، غروب‌ها یا در طول شب اوضاع را در ذهنم مرور می‌کنم. من واقعاً برای این مردم نگرانم. دیروز، پدری دست دو بچه‌اش را گرفته بود و در تیررس تانک‌ها، تفنگچی‌ها، بولدوزرها و جیب‌های ارتشی می‌گشت و می‌خواست آن‌ها را از آنجا دور کند چون فکر می‌کرد خانه‌اش را با دینامیت منفجر می‌کنند. من و جنی همراه چند زن و دو بچه کوچک داخل خانه ماندیم. در واقع، این ما بودیم که به خاطر یک اشتباه در ترجمه، این گمان را برای او ایجاد کرده بودیم که خانه‌اش منفجر خواهد شد. در حقیقت، سربازان اسرائیلی می‌خواستند یک تله‌ی

انفجاری را از راه دور منفجر کنند، تله‌ای را که احتمالاً مبارزان فلسطینی قبلاً کار گذاشته بودند. در همین جا بود که روز یکشنبه، حدود ۱۵۰ مرد فلسطینی را در یکجا جمع کرده بودند و در حالی که تفنگ‌های سربازان اسرائیلی بالای سرشان آماده شلیک بود، تانک‌ها و بولدوزرها ۲۵ گلخانه و مخزن پرورش گل را خراب کردند، یعنی جایی را که ممر معاش ۳۰۰ نفر بود. تله، درست روی گلخانه‌ها قرار داشت، درست در نقطه‌ای که تانک‌ها از آنجا وارد می‌شدند. من از دیدن آن مرد که فکر می‌کرد اگر با دو بچه‌اش از خانه خارج شود و آن‌طور در تیررس تانک‌ها بچرخد بیشتر در امان است، وحشت کرده بودم. من واقعاً می‌ترسیدم که آن‌ها کشته شوند و برای همین سعی کردم خودم را بین آن‌ها و تانک حائل کنم. این مسائل هر روزه پیش می‌آید؛ اما دیدن آن پدر که با دو تا بچه‌ی کوچولویش در بیرون سرگردان بود و بی‌نهایت غمگین به نظر می‌رسید، برایم لحظه‌ی بخصوصی را ساخته بود، شاید برای اینکه می‌دانستم که اشتباه مادر ترجمه بوده که باعث شده او از خانه‌اش بیرون برود.

من خیلی روی حرف‌هایی که تو در تلفن گفتی؛ درباره‌ی اینکه خشونت‌های فلسطینی‌ها کمکی به حل قضیه نمی‌کند، فکر کردم. دو سال قبل شش هزار نفر از اهالی رفح در اسرائیل کار می‌کردند، این کارگران، امروز فقط شش صد نفرند؛ و از این شش صد نفر هم بسیاری شان از اینجا رفته‌اند چون سه پست بازرسی بین اینجا و اشکلون (نزدیک‌ترین شهر اسرائیل) دایر کرده‌اند که یک فاصله‌ی چهار دقیقه‌ای را که راه هر روزه‌ی کارگران بوده، تبدیل کرده به یک مسافرت دوازده ساعته و در واقع غیرممکن. به اضافه، رفح که در سال ۱۹۹۹ به عنوان سرچشمه‌ی رشد اقتصادی شناخته می‌شد، امروز کاملاً ویران است: پست فرودگاه بین‌المللی غزه خراب و فرودگاه بسته شده، مرزهای تجاری که با مصر وجود داشت، حالا پر از تفنگداران ویژه و سربازان اسرائیلی است که در راه به کمین می‌نشینند، راه رسیدن به دریا، طی دو سال اخیر با ایجاد پست بازرسی و ایجاد مستعمره‌ی گوش کاتفی مسدود شده است. از شروع انتفاضه تا کنون شش صد خانه در رفح خراب شده، اکثریت ساکنان این خانه‌ها هیچ ارتباطی با مبارزان نداشتند، فقط، در نزدیک مرز زندگی می‌کردند. فکر می‌کنم، حتی از نظر رسمی، می‌توانیم بگوییم که امروز، رفح فقیرترین نقطه‌ی دنیاست، در حالی که در گذشته‌ی نزدیک، در اینجا یک طبقه‌ی متوسط وجود داشت. اخیراً شواهدی به دست آورده‌ایم که در گذشته، کشتی‌هایی که می‌باید گل‌های غزه را به سمت بازارهای اروپا ببرند، هفته‌ها برای کنترل امنیتی در معبر ارض منتظر می‌ماندند. به راحتی می‌توانی تصور کنی که شاخه‌های گل که بعد از دو هفته معطلی در کشتی به بازار می‌رسند چه وضعی دارند و چه بازاری می‌توانند پیدا کنند. سرانجام هم بولدوزرها آمدند و این مردم را از باغ و باغچه‌شان جدا کردند.

چه چیز برای این مردم مانده؟ اگر پاسخی داری به من بگو. من ندارم. اگر هر کدام از ما زندگی آن‌ها را می‌دیدیم؛ می‌دیدیم که چطور آسایش و رفاه از آن‌ها سلب شده، می‌دیدیم که چطور با بچه‌هایشان در جاهایی شبیه انبار و پستو زندگی می‌کنند؛ اگر این چیزها برای خودمان پیش می‌آمد و می‌دانستیم که سربازها، تانک‌ها و بولدوزرها می‌توانند هر لحظه برسند و تمام گلخانه‌هایی را که طی زمان ساخته‌ایم خراب کنند، خودمان را بزنند و همراه ۱۴۹ نفر دیگر، ساعت‌ها و ساعت‌ها با داشت کنند، فکر کن، آیا برای دفاع از خودمان و از چیزهای اندکی که برایمان مانده، از هر وسیله‌ای، حتی خشونت آمیز، استفاده نمی‌کردیم؟ به نظر من چرا. من به این فکر می‌کنم، بخصوص وقتی باغ و باغچه‌های گل و میوه را می‌بینم که خراب شده، درخت‌های میوه را می‌بینم که بعد از سال‌ها زحمت، شکسته و نابود شده است. چقدر طول می‌کشد رویاندن و بزرگ کردن گیاهی و این کار به چه اندازه عشق و محبت نیاز دارد. معتقدم که در شرایط مشابه، اکثریت مردم، هر طور که بتوانند، از خود دفاع می‌کنند. فکر می‌کنم عمو گریچ همین کار را می‌کند. فکر می‌کنم مادر بزرگ هم این کار را می‌کند. فکر می‌کنم خودم هم خواهم کرد. از من می‌خواهی که از مقاومت بدون





Rachel Corrie  
1979 - 2003

که تو و بابا آرزوی من می کردید؛ وقتی تصمیم گرفتید مرا داشته باشید. این، آنی نیست که من وقتی به دریاچه‌ی «کاپیتال» نگاه می کردم، می گفتم «این است دنیای بزرگ! و من هم در آنم». من دوست ندارم بگویم که می توانم در این دنیا در آسایش به سر ببرم و بدون هیچ نگرانی و در بی خبری کامل از شرکت خودم در این «نسل کشی»، زندگی کنم. باز هم انفعال بزرگی در دوردست.

وقتی از فلسطین برگردم، با کابوس هایم دست به گریبان خواهم بود و احساس گناه خواهم کرد از اینکه در اینجا نمانده‌ام؛ اما می توانم خود را در کار زیاد غرق کنم. آمدن به اینجا یکی از بهترین کارهایی است که تا به حال انجام داده‌ام. خواهش می کنم وقتی به نظر خل می آیم، یا اگر ارتش اسرائیل گرایش های نژادپرستانه خود را که می خواهد «سفید» ها را زخمی نکند، کنار بگذارد، علت آن را شرافتمندانه به این تعبیر کن که من در میانه‌ی یک «نسل کشی» هستم که خودم هم به طور غیرمستقیم از آن حمایت می کنم و دولت من در آن مسئولیت زیادی دارد.

دوست دارم، همان طور که بابا را. متأسفم از این که نامه‌ی بدی نوشته‌ام. خوب، الآن آدم جالبی که کنار من است کمی نخود به من داده، باید آن‌ها را بخورم و تشکر کنم. راشل او در ۱۴ مارس ۲۰۰۳ (دو روز قبل از شهادت) در مصاحبه با یک خبرنگار گفت:

احساس می کنم که شاهد نابودی سیستماتیک توانایی مردم برای بقا هستم. گاهی اوقات هنگام شام خوردن با مردم هستم و حس می کنم که انبوهی از تجهیزات نظامی اطراف ماست و قصد نابودی مردمی را دارند که با آن‌ها در حال صرف شام هستیم.

راشل در آخرین ایمیل خطاب به پدرش می گوید:

بیش از حد نگران من نباشید، در حال حاضر من بیشتر نگرانم که ما مؤثر نباشیم. راشل نگران نباش... تا چند روز دیگر با شهادتت، یکی از مؤثرترین افراد خواهی بود.

خسوت حرف بزدم. دیروز، وقتی آن تله منفجر شد، شیشه‌های تمام خانه‌های مسکونی اطراف فروریخت. ما داشتیم چای می نوشیدیم و من می خواستم با آن دوتا کوچولو بازی کنم.

تا الآن، اوقات سختی را گذرانده‌ام. تحمل این همه محبت و مهربانی برایم بسیار دشوار است، آن هم از جانب مردمی که مستقیماً با مرگ رودرو هستند. می دانم که در آمریکا، همه چیز اینجا اغراق آمیز به نظر می رسد. صادقانه بگویم، گاه، ملاحظت مطلق این مردم که حتی در همان زمان که خانه وزندگی شان درهم کوبیده می شود، مشهود است، برای من سورئالستی است. برایم غیرقابل تصور است که آنچه در اینجا می گذرد، می تواند در دنیا پیش بیاید بدون اینکه اغتشاش و آشوب و جنجال عمومی در پی داشته باشد. این‌ها قلبم را به درد می آورد، همان طور که در گذشته هم برایم دردناک بود. چه چیزهای شنیعی که اجازه می دهیم در جهان بگذرد.

بعد از اینکه با هم حرف زدیم، به نظرم آمد که تو حرف‌های مرا به طور کامل باور نمی کنی. البته فکر می کنم این طوری بهتر است، به خاطر اینکه من، روحیه‌ی انتقادی و مستقل را از همه چیز بالاتر می دانم و در ضمن فهمیده‌ام که در مقابل تو، نیازی ندارم که آنچه را فکر می کنم توجیه کنم؛ و برای این، دلایل زیادی هست، از جمله اینکه می دانم تو هم در تحقیقات خودت مستقل هستی. باین همه، در مورد کاری که می کنم نگرانم.

مجموعه‌ی شرایطی که در بالا سعی کردم توضیحشان بدهم و خیلی چیزهای دیگر، به تدریج چیزی را می سازد؛ اغلب پنهان اما عظیم و سنگین: یعنی حذف و تخریب قابلیت گروه خاصی از مردم برای ادامه‌ی بقا و زنده ماندن. این چیزی است که من در اینجا شاهدش هستم. قتل و کشتار، حمله‌های موشکی، مرگ بچه‌ها با گلوله، این‌ها قساوت است؛ و وقتی همه‌ی این‌ها را یکجا در ذهنم جمع می کنم، از احتمال فراموش شدن آن وحشت می کنم. اکثریت غالب این مردم، حتی اگر از نظر اقتصادی امکان گریز از اینجا را داشته باشند، حتی اگر واقعاً بخواهند دست از مقاومت بردارند و خاک خود را رها کنند و بروند (و این، به نظر می رسد کوچک ترین هدف سفاکی های شارون است)، نمی توانند. برای این که حتی نمی توانند برای تقاضای ویزا به اسرائیل بروند و برای اینکه کشورهای دیگر اجازه ورود به آن‌ها نمی دهند (نه کشور ما و نه کشورهای عربی). برای همین است که من فکر می کنم وقتی تمام امکان زنده بودن فقط در یک وجب جا (غزه) خلاصه می شود و از آن نمی توان خارج شد، می توانیم از «نسل کشی» حرف بزیم. شاید تو بتوانی معنی «نسل کشی» را، طبق قوانین بین المللی تعریف کنی. من الآن آن را در ذهن ندارم؛ اما من، اینک بهتر می توانم آن را تصویر کنم، البته امیدوارم. فکر می کنم تو می دانی که من دوست ندارم از این کلمات سنگین استفاده کنم. ولی واقعاً سعی می کنم آن را تصویر کنم و بگذارم دیگران خودشان نتیجه گیری کنند؛ و باین حال، همچنان به توضیح و تشریح موقعیت ادامه می دهم.

من فقط می خواهم برای مادرم بنویسم و به او بگویم که من شاهد این نسل کشی تاریخی و حیل‌گرانه هستم که واقعاً وحشت دارم و مدام اعتقاد عمیق خود را به انسانیت و شفقت انسان مورد سؤال قرار می دهم. این‌ها باید متوقف شود. فکر می کنم چقدر خوب است که همه‌ی ما، همه‌ی کارهای دیگر را رها کنیم و زندگی خود را وقف این کار کنیم. اصلاً فکر نمی کنم که این کار اغراق است. من هنوز هم دوست دارم برقصم، دوست پسر داشته باشم و با دوستان و همکارانم شادی کنم و بخندم. ولی در عین حال می خواهم که این‌ها متوقف بشود، بی رحمی و شقاوت. این چیزی است که حس می کنم. من احساس ناامیدی می کنم. من متأسفم که این پستی و دنائت جزء واقعیت‌های جهان ماست و اینکه ما، در عمل در آن شرکت می کنیم. این، آنی نیست که من برایش به دنیا آمدم، این، آنی نیست که مردم اینجا برایش به دنیا آمده باشند، این، دنیایی نیست

# مصاحبه در باره تصوف با دکتر مهدی سلمانی

استاد دانشکده معارف، مدرس ادبیات و پژوهشگر در حوزه عرفان

## بررسی تاریخی تصوف بعد از ورود اسلام عرفان مکمل شریعت

یکی از موضوعاتی که بعد از ورود اسلام به ایران خیلی دامنه‌دار پیگیری شد بحث عرفان بود. اصلاً چه نیازی بود، عرفان کنار شریعت ادامه پیدا کند؟ بعد از ورود اسلام به ایران و ایمان آوردن ایرانیان به آن، برخی از تفکرات به اینچا رسید که کمال در شریعت که همان دین است، رسیدن به کمال در محضر خداوند را کفایت می‌کند. آیا ما می‌توانیم ارتباطی میان‌بر یا ارتباطی غیر از شریعت یا مکمل شریعت با خدا داشته باشیم؟ حتی در زمان خود اهل بیت هم این بحث‌ها پیگیری می‌شد و پیش می‌آمد به نحوی که مثلاً می‌دانیم برخی از بزرگان تصوف در قرن‌های بعد خرجه خودشان را به امام صادق (ع) و امام رضا (ع) نسبت می‌دادند. این‌ها نشان از این دارد که این تفکر در زمان خود ائمه هم وجود داشته است.

## مسیر اهل معرفت، مسیر اهل محبت

ما در تصوف دو نوع مسیر داریم، یکی مسیر اهل معرفت و دیگری مسیر اهل محبت. یا دو مکتب یکی مکتب بغداد که می‌شود مکتب اهل معرفت و مکتب خراسان که می‌شود مکتب اهل محبت. این‌ها چه تفاوتی باهم دارند؟ مکتب معرفت (یا مکتب بغداد) که سرسلسله‌اش جنید بغدادی است، می‌گوید که عارف بدون رسیدن به کمال در شریعت، نمی‌تواند وارد طریقت بشود؛ آن‌هم باید در تمام ظواهر و تمام باطن دین به کمال

برسد. بعد می‌تواند وارد کمال در طریقت بشود. جنید بغدادی یک روز در کوچه‌باغی راه می‌رفت و باران می‌بارید و مسیر کوچه‌باغ خیس و لغزنده شده بود. زمانی که داشت از کنار دیوار رد می‌شد، لیز می‌خورد و چون نمی‌خواهد زمین بخورد دستش را به دیوار باغ می‌گیرد. چون دیوار باغ خیس خورده و کاه‌گلی هم هست انگشتانش در دیوار باغ فرومی‌رود. این را حق‌الناس می‌داند، مراقبت می‌کند تا صاحب باغ بیاید. می‌رود و از او حلالیت می‌طلبد که انگشت من داخل دیوار باغ شما فرورفته؛ یعنی این قدر به ظواهر احکام پایبند بودند. از جمله کسانی که بعد از جنید این مسیر را طی کردند قشیری بود که رساله قشیری را نوشته است. بزرگ‌مرد قرن پنجم و ششم امام محمد غزالی، سهروردی، ابن عربی مرد بزرگ دیگری در عرفان قرن هفتم هست، عبدالرحمن جامی، عزیزالدین نسفی، این‌ها کسانی هستند که این طریق را می‌روند. در ارتباط با خداوند محمل رابطه خالق و مخلوق دارند. طریقه دوم اهل محبت یا مکتب خراسان است که نسبت این‌ها به عارفی به نام ابراهیم ادهم یا بایزید بسطامی می‌رسد. تفکرشان این هست که گاهی در مسیر شریعت احوالی بر انسان عابد وارد می‌شود که این احوال از نظر مفهومی و غنای و فکری خیلی قوی‌تر از بعضی ارکان شریعت است. آنجاست که اسم طریقت می‌گیرد و لزومی ندارد که شخص در مسیر شریعت حتماً به کمال ظاهر و باطن رسیده باشد تا بتواند به عرفان وارد شود و می‌گویند این مسیر، مسیر عشق خداوند است یعنی می‌گویند رابطه عارف و خداوند رابطه خالق و مخلوق است ولی تبدیل به رابطه عاشق و معشوق هم می‌شود اینجاست که متناسب با ارتباط عاشق و معشوق ادبیاتی را با خداوند استفاده می‌کنند که دیگر این ادبیات، ادبیات ترس و زهد و بیم از عقوبت خدا نیست. دقیقاً ادبیات عارفی می‌شود که عاشق خداوند است و معشوق با او سخن می‌گوید. از جمله بزرگانی که در این طریقت قلم زدند، رابعه است که به‌عنوان اولین زنی محسوب می‌شود که عشق را وارد آموزه‌های عرفانی کرد.

شبللی، حلاج، ابوسعید ابوالخیر، شمس تبریزی و مولانا از این دسته است که البته مولانا را می‌توانیم حد وسط این دو در نظر بگیریم که این‌ها نوع ادبیاتشان را متناسب با اینکه می‌خواستند مسیری میان‌بر با خدا داشته باشند تغییر می‌دادند که می‌بینیم شطحیات یعنی سخنانی که از سر غلبه و وجد معرفت خداوندی، به عارف



### جد شدن مسجد و خانقاه

کاربرد مسجد بیشتر مقطعی و مناسب با شرایط نماز بود، اما خانقاه محل زندگی شبانه‌روزی این‌هاست. مسجد پیری ندارد، امام جماعتی دارد. پیری که بر تمامی احوال مریدان خودش تسلط و نظارت دارد، در صورتی که این نظارت در مسجد انجام نمی‌شود. افرادی که در مسجد جمع می‌شوند از هر طیفی هستند اما افرادی که در خانقاه جمع می‌شوند یک غایت و هدف دارند و این هدایت است. عبادت در خانقاه انجام می‌شود اما عرفانی در مسجد آن زمان انجام نمی‌شود، به همین دلیل این‌ها التزام به این داشتند از کسی پیروی نکنند که شبانه‌روز نفس آن‌ها را بشمارد. این تفاوتش بود ضمن اینکه عرض کردم ما در مسیر حقیقت می‌گوییم شریعت، طریقت و حقیقت. شریعت مکانش مسجد است، طریقت مکانش خانقاه و حقیقت مکانش قرب الهی است. این در تعریف آن‌ها هم وجود داشت. بسیاری از مساجد در قرون اولیه مکان جمع شدن عرفا بود. بعداً دیدند که با فقها دارند مشکل پیدا می‌کنند و فقیهان بعضی از رفتار این‌ها را نمی‌پسندند و باید مکان جدیدی داشته باشند.

### ادامه روند تاریخی صوفیه

در قرن چهارم و پنجم، فارس و خراسان ملجأ بسیاری از صوفیه است. عرفان در این قرن در بازار فارس و خراسان شهرت پیدا می‌کند. خراسان یک بزرگی دارد به نام ابوسعید ابوالخیر. ابوسعید ابوالخیر از طریق اهل محبت است. یک نکته را اینجا باید عرض کنم، یکی از مسیرهای انحرافی که الان در زمان ما به کمال انحراف خود رسیده ریشه در تفکرات امثال ابوسعید ابوالخیر دارد؛ اما نه اینکه ابوسعید ابوالخیر قصدی بر این انحراف دارد، ابداً می‌دانیم که در تعالیم ابوسعید ابوالخیر اصرار بر رقص و سماع و وجد بسیار زیاد است به گونه‌ای که ابوسعید ابوالخیر در این مسئله بسیار تندرو است. حتی جایی می‌شنویم که ابوسعید به مریدانش می‌گوید اگر در حالت وجد و سماع هستی و صدای اذان به گوششان رسید مبادا رقصتان را ترک نکنید، حالی که شما در رقص دارید حالا بر نماز می‌چربد. حتی می‌آمد در مسجد قوالی می‌کرد (قوالی شعر خواندن با حالت تصنیف گونه است) که اشخاص به وجد می‌آمدند و سماع می‌کردند. جایی هم داریم که ابوسعید شاگردانش را از رفتن به حج بازمی‌داشت. به چه طریقی؟ به اینکه تکلیف از شما ساقط شده است. این یک نکته انحرافی دیگری است، اولین نکته انحرافی بحث رقص و سماع بود که بعداً به ابتدال کشیده شد. نکته دوم انحرافی اسقاط تکلیف است، یعنی چه؟ عرفای اهل محبت اعتقاد داشتند عارف در مسیر سیر و سلوک به جایی می‌رسد که تکلیف شرعی از او ساقط می‌شود. یکی از این تکالیف شرعی حج است. یکی دیگر آن روزه است. یکی دیگر آن نماز است. می‌بینیم که بعداً این اسقاط تکلیف این انحراف را ایجاد می‌کند که بعضی از درویش صاحب ادعا امارا کار اقدام به نماز نمی‌کنند، روزه نمی‌گیرند، حج نمی‌روند. به چه توجیهی؟ به اینکه این تکالیف از ما اسقاط شده است. ما به جایی رسیده‌ایم که دیگر نیازی نداریم. این نکته دومی بود که اینجا به وجود آمده بود. در فارس برعکس خراسان ما یک شیخ بسیار بزرگی داریم به نام ابوعبدالله محمد ابن خفیف شیرازی که به او شیخ کبیر می‌گفتند. این شیخ استاد تحقیق و عرفان و شریعت است. آثار بسیار زیادی دارد. از جمله شیوخی است که خیلی در حفظ شریعت می‌کوشد. بر رقص و سماع و وجد اعتقادی ندارد و شاگردان را از این طریق بر حذر می‌دارد. جالب است که خودش این گونه نقل می‌کند که نیست از سنت پیغمبر سنتی که من انجام نداده باشم. بین شخصی با ادعا این حرف را نمی‌زند. می‌دانیم ابن خفیف شیرازی یکی از سرآمدان عرفان اهل معرفت است. بسیار قوی است شاگردان بزرگی هم دارد. یک کس دیگر هم در فارس داریم به نام ابواسحاق کازرونی که اصالتاً زرتشتی است؛ و شیخ مرشد لقب می‌گیرد. آنقدر این فرد در حفظ شریعت می‌کوشد که با زرتشتی‌های شیراز به جهاد بلند می‌شود. باینکه خودش زرتشتی بوده مسلمان می‌شود. عارف می‌شود و بعداً این اتفاق ادامه پیدا می‌کند تا شاگردان ابواسحاق خیلی بعدها کثرت پیدا می‌کند و سلسله خاص خود را دارند. از صوفیان نامی

وارد می‌شود و از عارف صادر می‌شود خیلی زیاد است. حلاج انالحق می‌گفت، بایزید بسطامی، سبجانی ما اعظم شانی می‌گفت، دیگری لیس فی جیتی الا لله. این از نظر فقها شرک است ولی از نظر این‌ها تمام لطف و معرفت است، تمام بیان عاشقانه با خداوند است. اینجاست که می‌بینیم این دو مسیر یا طریقت از همان اوایل ورود اسلام به بعد، مسیر خودشان را ادامه می‌دهند، هر کدام با طریقت خودشان. گاهی این‌ها مقابل همدیگر قرار می‌گیرند. به خصوص در هنجار شکنی‌های اهل محبت که خیلی وقت‌ها اهل معرفت را در مقابلشان قرار می‌دهد. می‌بینیم که بعضی از اهل معرفت با فقها در تکفیر اهل محبت هم عقیده می‌شوند؛ مثلاً در واقعه‌ی حلاج، فقط فقها و اهل شریعت نبودند که حلاج را تکفیر کردند، برخی از اهل معرفت هم حلاج را رد کردند و دو سه قرن بعد عین القضاة همدانی را می‌بینیم که نه تنها فقها، بلکه بعضی از اهل معرفت هم او را تکفیر کردند و بر دار کشیدند و تکه تکه کردند.

### روند تاریخی تصوف و سلسله‌های مختلف

در قرون اولیه اسلامی، عرفای خیلی بزرگی را داریم که هنوز به آن شدت آلوده‌ی به مسیرهای انحرافی تصوف نشده‌اند. از جمله معروف کرخی است. معروف کرخی سلسله‌ی سلسله‌ی نعمت‌اللهی است که می‌خواهیم در مورد آن بحث کنیم و بعد می‌بینیم معروف کرخی نسبت خرقه‌اش را به امام صادق (ع) می‌رساند یعنی نعمت‌اللهی‌ها (عرفای قرن اول) اعتقاد دارند که نسبت خرقه‌ی ما به امام صادق (ع) می‌رسد. چرا مسیر انحرافی در بینشان کمتر بود؟ چون بسیاری از سلسله‌ها در این قرون اعتقاد به حفظ شریعت داشتند. درست است که بعداً بسیاری از پیروان‌شان این عقیده را پیروی نکردند و در حفظ شریعت نکوشیدند ولی خودشان این اعتقاد را داشتند. به خاطر همین ما این مسیرهای انحرافی را در قرون اول کمتر داریم یا اگر داریم بسیار بسیار معدودند.

از این قرون ابتدایی رد می‌شویم. از مواقعی در تاریخ ایران که از حدود قرن چهارم و پنجم به بعد می‌شود، ما در سرزمین‌های روم، هند، ایران، شام، عربستان، گاهی پاکستان، بسیاری از خانقاه‌های صوفیه را داریم. چطور این‌ها گسترش پیدا کردند؟ می‌توانیم بگوییم قاطبه سلسله‌های صوفیه التزام به وجود پیر دارند. پیران، بزرگان و مردم می‌آمدند جایی را به نام خانقاه درست می‌کردند که این‌ها تعدادی از هواداران یا مریدان خودشان را در خانقاه جمع می‌کردند و این جمع را هدایت می‌کردند، این جمع الزام به این داشتند که در خانقاه بمانند که تحت تربیت شبانه‌روزی پیر قرار بگیرند، بعد از چندی که این‌ها به کمال می‌رسیدند، این پیر نامه می‌داد به این‌ها که شما می‌توانید در شهر فلان، در محله‌ی فلان به هدایت مردم بپردازید؛ یعنی این‌ها به درجه‌ای رسیده بودند که خودشان می‌توانستند راهنما باشند. وقتی این شخص مثلاً ابوسعید ابوالخیر نامه‌ای در دست داشت که به مردم میهنه یا سمنان گفته بود که ایشان از طریق من دیگر شما را راهنمایی می‌کنند، دوباره به خاطر حضور این شخصی که نامه دستش است مردم یک خانقاه می‌ساختند و این آدم که نماینده‌ی ابوسعید ابوالخیر بود دوباره در این خانقاه شروع به هدایت دیگران می‌کرد، دوباره یک جمع جدیدی و هر کدام از این‌ها به شهرهای متفاوت می‌رفتند، نکته‌ی دیگر که اینجا باید گفت این است که ما به تعداد شیوخان در تمامی شهرها خانقاه داریم. چرا؟ چون هر کدام از شاگردان این‌ها برای راهنمایی به شهرهایی می‌رفتند و آنجا خانقاه بر پا می‌کردند.

اختلاف سلسله‌های صوفیه و درویش اختلاف در هدف و غایت نیست، اختلاف در تلقی آن‌ها از شریعت است. برخی از آن‌ها التزام کامل و بی‌قید و شرط به شریعت دارند و در بعضی‌ها این التزام تعدیل می‌شود و بعضی‌ها این التزام را هم ندارند. تلقی این‌ها از دین باعث شده که ما این همه فرقه‌های صوفیه داشته باشیم و در یک شهر چندین خانقاه داشته باشیم با پیران متفاوت، و گرنه در اینکه صوفیان راستین آن‌ها می‌خواستند به خداوند برسند، شکی نیست. در مسیر این‌ها که باید از ترک خود شروع بشود و به کمال برسند شکی نیست. فقط تلقی آن‌ها از دین است که اختلافاتی را بعدها برایشان به وجود آورده است

دیگر امام محمد غزالی است. او تمام تحصیلات ابتدای کارش حدیث بود. به فقه و تفسیر مشهور است. یکجایی می بیند که این ها دیگر ارضایش نمی کند، سراغ عرفان می آید و می بینیم که در کتاب المنقذ من ضلال مسیر زندگی خود را کاملاً تعریف می کند بیداری را تعریف می کند و تا آخر می رود. امام محمد غزالی دانسته هایش آن قدر زیاد است که یکی مثل خواجه نظام الملک از او می خواهد بیاید در مدارس نظامیه بغداد درس بدهد. برادری دارد به نام احمد غزالی که برادر هم، طریقه نگه داشتن برادر را حفظ کرده. امام محمد غزالی و احمد غزالی از کسانی هستند که در حفظ شریعت می کوشند. چرا من در این بحث به حفظ شریعت آن قدر می پردازم؟ چون بعداً یکی از نکات انحرافی همین است که الآن دامن گیر بسیاری از سلسله های درویشی مملکتمان شده است؛ و خیلی ها داعیه دار معرفت هستند، ولی بویی از شریعت نبردند و حتی پیروانشان در قرون بعد. ما در همین عصر کسی را داریم که دشمن بزرگ صوفیه است. چرا چون نکات انحرافی را دیده است. آن هم امام فخر رازی است. فخر رازی را خیلی از اهل شریعت خوب می شناسند. برای خراب کردن صوفیه مقابل پادشاه می آید دست به کارهایی می زند خیلی عجیب. برای مثال دوتا از خربنده های خودش (کسانی که در اصطبل کار می کنند) را می آورد لباس درویش می پوشانند، بعد از ایشان می خواهد به محضر پادشاه وارد شوند و به پادشاه می گوید این ها از بزرگان صوفیه هستند. پادشاه هم که خیلی ارادت به صوفیه دارد در مقابل این ها سر تعظیم فرود می آورد و بعد امام فخر رازی می گوید که پادشاه آیا واقعا به ظاهر است. این ها خربنده های من هستند؛ و من لباس درویش به این ها پوشانده ام و تلاش کنیم به ظاهر احترام نگذاریم، بسیاری از این ها حتی در حد خربنده های من هم نیستند و آنجا پادشاه متنبه می شود و از محضر جناب امام فخر رازی عذرخواهی می کند. ولی در همان زمان عارفان بسیار زیادی داریم سهروردی (شیخ اشراق) را داریم شیخ احمد جام که معروف است به پیل زنده پوش را داریم، اوحدالدین کرمانی را داریم.

### جمال پرستی انحرافی دیگر

نکته ای انحرافی سومی که اینجا باید از آن یاد کنم برخی از سلسله های درویشی یا صوفیه، به اسم جمال پرستی است، به اسم اینکه هر آنچه به جمال، در حد کمال هست ما را یاد آور خداوند می کنند، شروع کردند به بحث جمال پرستی در عرفان. مثلاً یکی از این ها مثل اوحدالدین کرمانی وقتی جوان زیبارویی را می دید، زن زیبارویی رو می دید، ابتدا با احکام شریعت کاری نداشت که حالانگاه به نامحرم نباید باشد، آن قدر شیفته وار نگاه به این جلوه های جوان می کرد که خیلی وقت ها از حال می رفت، بعضی اشعاری که این اوحدالدین سروده است، در بحث جمال شناسی بسیار بسیار قوی است. این یکی از نکات انحرافی شد که بعداً در فرق صوفیه حتی به هم جنس بازی انجامید. تحت چه عنوانی؟ تحت عنوان جمال پرستی، تحت عنوان عرفانی که مبنایش بر حمایت از آنچه که صادر از جمال خداوند است.

جالب است بدانید که ما تا قبل از قرن دهم هیچ انتسابی به حضرت علی به عنوان سرسلسله صوفیه نداریم، اما یک فرقه هستند که به حضرت علی نسبت می زنند آن هم اهل فتیان هستند، یا جوانمردان، یک گروهی بودن از عامه مردم که آمدند با یک تفکر رابین هودی، مبنای بر این گذاشتن که ما برای انسانیت، برای مظلوم نوازی، برای ظلم ستیزی، یک تشکیلی رو دور هم جمع کنیم که با حمایت مالی صاحبان خیر، اهل خیر، بتوانیم دست بدبخت بیچاره ها را بگیریم.

### عرفان بعد از حمله مغول

یک اتفاق بسیار بدی در تاریخ ما افتاد آن هم حمله مغول بود. حمله مغول که اتفاق می افتد، بازار تصوف دوباره رواج پیدا می کند. چرا؟ یک نکته ای کلیدی در عرفان ما وجود دارد و آن این است که هر گاه شرایط ظلم و ستم، شرایط دیکتاتوری، شرایط مظلومیت مردم تشدید می شود، عرفان رشد خودش را دارد. چرا؟ چون عرفان ملجأ سرخورده هاست. مردم در شرایط ظلم و ستم سر به درون جمع های خصوصی فرو می برند و اینجاست



که تنها چیزی که دردها و آلام آن ها را اندکی کاهش می دهد، مرادواتشان با خداوند است که یکی از این انواع مرادوه، بحث عرفان است. می بینیم بعد از حمله مغول بازار تصوف داغ می شود. یکی از کلیدی ترین آدم هایی که سرسلسله ای دوره صوفیه هم هست مربوط به همین قرون است. شیخ صفی الدین اردبیلی که بسیاری از شایستگی های سیاسی، امنیتی صوفیه مدیون تفکرات محافظه کارانه ای شیخ صفی الدین اردبیلی است. این آدم در اردبیل شهرت پیدا می کند، چندین کتاب در باب کراماتش نوشته شده که بسیاری گرافه است؛ یعنی بسیاری زائیده تفکرات جانب دارانه ای مریدانش است یک کتابی هست به نام صفة الصوفوه. از این بزاز اردبیلی. این تماما به کرامات شیخ صفی الدین اردبیلی پرداخته است.

### صوفیه و نزدیکی به قدرت

میدانید که دو فرقه و دو حکومت داریم که اساسشان با عرفان شکل گرفته است. یکی صوفیه، یکی سربداران. یکی از ممیزهای جالب صوفیه همین نوع نگاهشان در ورود به دستگاه قدرت یا عدم ورود به دستگاه قدرت است؛ که ما در این نوع تفکر هم دودسته داریم. می توانم بگویم نزدیک به هفتاد درصد فرقه های صوفیه، از نزدیک شدن به قدرت یعنی تلاش برای رسیدن به قدرت دوری می کنند. چرا؟ چون اصلاً ادعای این ها دوری از دنیا است. البته تلاش کردند که اهل قدرت را هدایت بکنند. خود شیخ صفی الدین اردبیلی آن قدر در زمان خودش شهرت پیدا می کند که یکی مثل خواجه رشیدالدین فضل الله که آدم بسیار بزرگی است و از وزرای عظیم مغول محسوب می شود، به پسرش سفارش می کند به گونه ای با مردم رفتار بکن که رضایت شیخ صفی الدین اردبیلی باشد. کسانی مثل شیخ صفی الدین اردبیلی یا مثل شیخ حسن جویری هستند که می خواهند به قدرت برسند. برخی از این تفکرات مسیر انحرافی دیگری ایجاد کرد که الآن داریم می بینیم برخی از این سلسله های صوفی هستند که داعیه دار قدرت اند. برخی از شیوخ این سلسله ها هستند که داعیه مهدویت داشتند و متاسب با داعیه مهدویتشان، ادعای سلطنت بر عالم داشتند. این ها جزو آن سی درصدی هستند که سراغ قدرت و دستگاه قدرت رفتند. باید این ها را از آن دسته کاملاً جدا کرد. چون اصلاً مسیر عرفان مسیر ترک دنیا است، مسیر ترک شهرت است. ما در بین صوفیان کسانی را داریم که آن قدر از شهرت فرار می کردند که حتی کتاب نمی نویسند. از ابوبکر کتابی داریم که می گویند: شهرت افسار شیطان است و کسی که افسار

می‌روند یا سلسله جدیدی شکل می‌دهند. می‌بینیم اواخر زندیه بازار نعمت‌اللهی‌ها خیلی گرم می‌شود. بسیاری از مشایخ این سلسله از هند به ایران می‌آیند. از جمله نورعلی شاه اصفهانی. ورود نورعلی شاه به ایران در اواخر دوره زندیه شور و شغف عجیبی در بین عامه مردم ایجاد می‌کند، به نحوی که بعد از برگشت نورعلی شاه اصفهانی شاگردانش در ایران ندای تصوف سر می‌دهند. این در عامه مردم خیلی پیشرفت می‌کند. این نکته را از این بابت عرض می‌کنم که به واسطه ۲۵۰ سال حکومت صفویه، بی‌توجهی نادر و کساد زندگی، بسیاری از تعالیم و بزرگان و حکایات صوفیه در بین عامه مردم یا فراموش شده یا رنگ‌باخته است؛ اما این سلسله از طرفی نسبت به دیگر سلسله‌های درویش ضربه کمتری خورده بودند. همین شور و اشتیاق و اقبال مردمی یک طریق انحرافی دیگر را در این مسیر قرارداد. به چه معنی؟ به این معنی که بسیاری از مشایخ این سلسله وقتی اقبال مردم را به خود می‌دیدند دچار غرور می‌شدند و این باعث می‌شد که برای اقبال عامه و به منظور حمایت آن‌ها به مسابقه بیافتند و شاگردان خیلی گسترده‌ای به این طرف و آن طرف گسیل کنند. و حوزه فعالیت سلسله نعمت‌اللهی از سلسله‌های دیگر گسترده‌تر شد. بزرگنمایی و تخریب سلسله‌های دیگر شدت پیدا می‌کند. نکته جالب اینکه گاهی اتفاق می‌افتاد برای جانشینی شیخ بین برخی از این جانشینان اختلاف شدیدی درمی‌گرفت.

سعادت علی شاه از جانشینان نسل‌های بعد نور علی شاه نیز مانند بسیاری از اسلاف خود، شاگردان مجربش را به جای جای ایران می‌فرستاد. یکی از کسانی که از طرف سعادت علی شاه به گناباد می‌رود حاج ملاعلی گنابادی است. بیان شیوا و ظاهر زیبایی دارد و بر عامه مردم خیلی تأثیرگذار است. بعد از چندی جمع کثیری از مردم گناباد به حلقه درس او وارد می‌شوند. از اینجا به بعد است که می‌بینم فرقه‌ای به نام برادران گنابادی شکل می‌گیرد. حوزه فعالیت ابتدا در خراسان است. برای اینکه در مقابل سلسله صفایی، که منشعب شده از سلسله نعمت‌اللهی هستند و زیر نظر صفی علی شاه کار می‌کنند، بتوانند قدم علم کنند حوزه فعالیت را از خراسان فراتر برده، در تهران، قم، یزد، کرمان، شمال فارس و برخی شهرهای شمال کشور به تبلیغ می‌پردازند. بعد از گسترش حوزه فعالیت آن‌ها شاهد فعالیت زیاد آن‌ها در تهران و قم هستیم برخلاف عرفای پیشین که بسیار از آن‌ها تلاش می‌کردند از دستگاه قدرت به دور باشند، می‌بینیم برخی شیوخ سلسله گنابادی ادامه حیات خود را منوط به حضور در دستگاه قدرت می‌بینند، تا جایی که برخی وارد دستگاه سیاست می‌شوند. حتی بر سران نظامی هم اثرگذار می‌شوند. برخی از آقایان در دستگاه ارتش رضاشاه و محمد رضاشاه از جمله سرسپرگان سلسله گنابادی هستند.

### زمینه‌های انحراف تصوف

برخی سلسله‌ها به شریعت التزام نداشتند. با این اعتقاد که صوفی در مسیر تقرب الی الله به جایی می‌رسد که تکلیف از او ساقط می‌شود. یکی از سلسله‌هایی که این تفکر را پیگیری می‌کرد سلسله گنابادی است. وقتی از سلسله‌های درویش سخن می‌گوییم در بین آن‌ها درویش سالم و صالح دیده می‌شود. بسیاری دنباطلیان و کسانی که درویشی را شعار خود کردند برای پوشاندن پستی خود بود.

چند سال پیش که نیروهای امنیتی به یکی از خانقاه این مجموعه در قم رجوع کرده بودند نه تنها اسبابی برای تقرب خدا نیست بلکه بسیاری از ادا و رسوم‌هایی که این‌ها به نام عرفان و معرفت ساختند، سری به شهوت، سری به عیاشی، سری به تفکرات فراماسونری دارد و داشته است. اگر کمی به گذشته برگردیم دستگاه اطلاعاتی پهلوی اسنادی را رو کرده که نشان می‌دهد برخی از افراد سلسله گنابادی این تصور می‌رود که با عمال و جاسوسی اسرائیل امریکا ارتباطاتی دارند.

نکته دوم انحراف غلبه، وجد و حال در حالت سماع است. بحث سماع مبنای بر ذوق سرشار در عرفان دارد؛ با این توجیه که عارف گاهی با شنیدن نغمه‌ای، گاهی با شنیدن صدای پرنده‌ای یا صدای پر پشه از خود به بی‌خود می‌شود، دستی بالا می‌کند و می‌چرخد و پرواز می‌کند. بسیاری

شیطان به دست دارد، شیطان نزد اوست. خیلی از این‌ها حتی از خانقاهشان هم بیرون نمی‌آمدند که یک وقت مردم نشانسانشان. یکی از این‌ها وقتی مرید پرورش می‌دادند نمی‌گذاشتند مریدان نسب به این‌ها بدهند که ما خرقره‌ای از شیخ فلانی گرفتیم. خیلی‌ها ایشان علی‌رغم شهرتی که داشتند و به ایشان پیشنهاد می‌شد که وزارت قبول بکنند، تحت هیچ شرایطی آن پست را که قبول نمی‌کردند، گاهی آن شهر را هم ترک می‌کردند. بسیاری از اهل صوفیه برای فرار از شهرت یکجا نمی‌ماندند. همیشه در سفر بودند. پس این با دنباطلی و سراغ قدرت رفتن تماماً منافات داشت.

### شاه نعمت‌الله ولی کیست؟

شخصی عارف ولی از نظر من، صوفی نما، به نام سید نعمت‌الله کرمانی و در شهرت و کبکبه دبدبه‌ای او چه در زمان خودش چه بعد از خوش هیچ شکی نیست. میدانیم که شاه نعمت‌الله ولی اصالتاً اهل حلب است. آنجا در ابتدا درس دین می‌خواند و بعداً سراغ عرفان می‌آید و سال‌های آخر عمرش به کرمان و یزد و بافق و ... می‌رود. به خاطر همین خیلی‌ها سراغ شاه نعمت‌الله ولی را در کرمان می‌گیرند.

از چه بابت اعتقاد بنده این هست که صوفی نماست؟ لقب شاه که بعداً به خیلی از پیروان شاه نعمت‌الله ولی چسبید، بنا بر قول چند تذکره، ساخته‌ی خود شاه نعمت‌الله است. ایشان تحت عنوان سید نعمت‌الله کرمانی مشهور بود. بعد به این درجات عرفانی نائل شد، شهرت پیدا کرد، شاگردان بسیار زیادی هم داشته است. جالب است بدانید یکی از غزلیات حافظ در طعنه به شاه نعمت‌الله ولی است. شاه نعمت‌الله ولی با ادعای تمام می‌گوید که «ما خاک راه را به نظر کیمیا کنیم / صد درد را به گوشه‌ی چشمی دوا کنیم» حضرت حافظ در طعنه‌ی به شاه نعمت‌الله می‌گوید که «آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند / آیا بود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند؟» چقدر این طنز طعنه دارد، چقدر نیش دارد؛ یعنی چه؟ یعنی که جناب شاه نعمت‌الله داعیه‌داری بیش نیست ادعای داری بیش نیست و طعنه می‌زند که نه، تو اهل این ادعایی که کردی نیستی. میدانیم که سلسله‌ی نعمتی، بعدها شاگردان خیلی زیاد پیدا می‌کند و در دوره‌ی صفویه با سلسله‌ی حیدریه همیشه در جنگ بودند. شاه نعمت‌الله فرزندان‌ی دارد که بعد از پدر، زعامت مریدان را به عهده می‌گیرند و گسترده می‌شوند. بسیاری از پیروان شاه نعمت‌الله ولی بعد از آن که صفویه توجیهی به عرفان ندارند از ایران به هند، شام و ... می‌روند؛ و آنجا هم شروع می‌کنند به هدایت، خانقاه سازی. پیروان بسیار گسترده‌ای هم آنجا پیدا می‌کنند. شاه نعمت‌الله سفری به هند داشته و آنجا اثرپذیر از برخی تفکرات عرفانی هند؛ اما اینکه ماریشه فکری شاه نعمت‌الله را به مراتب‌های هندی برسانیم این غلط است. شاه نعمت‌الله خودش پیر دارد. عبدالله یافعه‌ای بوده است که از وصیت او خرقره می‌گیرد. در دوره‌ی صفوی بسیاری از شعرا ماه‌ها به هند رفتند. چرا؟ دربار صفویه مبنای بر شریعت‌مداری آن‌هم تفکر شیعی گذاشت. با اینکه شکل‌گیری سلسله‌ی صفویه به خاطر شیخ صفی‌الدین اردبیلی و به خاطر تفکر عرفانی‌اش بود، بعداً دیگر حمایتی از عرفان نشد. چون فقیهان در دستگاه صفویه بسیار قدرت پیدا کرده بودند و مجال به هیچ تفکر دیگری نمی‌دادند. به خاطر همین بسیاری از سلسله‌های صوفیه یا خاموش شدند، یا مسیر تبلیغشان را از ایران خارج کردند.

یکی از زمینه‌هایی که باعث شده پیشگویی‌های شاه نعمت‌الله ولی شهرت پیدا کند بیشتر تبلیغات خیلی غرضمندانه و همه‌جانبه‌ی پیروان شاه نعمت‌الله ولی است، چرا که ایشان را به شیخ اکبر، به عنوان کسی که پیش گو و صاحب اسرار غیب بوده معرفی کردند و گرنه شاه نعمت‌الله ولی هیچ پیشگویی در کتاب‌هایش ندارد.

می‌دانیم که حکمت صوفی حکمت ذوقی است؛ یعنی ملاک قبول در تصوف یک ملاک قلبی ذوقی است نه تصدیق عقل. می‌بینیم تفکرات عامه، تصمیم قلب را بهتر می‌پذیرند تا تصدیق عقل. بعد از زندیه این مسیرهای انحرافی بیشتر پیش می‌روند. چه اتفاقی افتاد؟ یکی از آن کثرت فرقه‌های صوفیه است. بسیاری از آن‌ها از مناطق دیگر، از هند، روم، آفریقا و شام به ایران برمی‌گردند، دنبال سلسله‌ی گذشته خود



از بزرگان اهل تصوف با این طریق با احتیاط برخورد کردن و گاهی نه تأیید و نه رد قول محکم دارند. از جمله آداب و رسوم که سلسله گنابادی به آن مبادرت می‌ورزد بحث سماع است. در دنباله‌های سلسله نعمت‌الله و بسیاری دیگر مانند مولویه در ترکیه بحث سماع به شدت و حدت دنبال می‌شد. برخی این افراد برای اینکه به چنین حالی در یابند از مواد مخدری مثل شربت قهوه بنگک حبش و امثال این استفاده می‌کردند. یادآوری این نکته باید جالب باشد: من تحقیقی را در دوران کارشناسی ارشد در پیش گرفتم به نام «خواستگاه کرامات صوفیه»؛ که بینم در عصر حاضر هم می‌شود نشانی از برخی اعمال خارق عادت در بین صوفیه پیدا کرد. به جرئت می‌توانم بگویم بالغ بر ۹۰ درصد شهرها و روستا که نشانی از صوفیه بود را بنده گشتم و خیلی جالب است بدانید که اگر به فرض در یک سال تحقیق چهارصد نفر از بزرگان این سلسله‌های صوفیه دیدم، می‌توانم بگویم که از این چهارصد نفر ۲۵۰ نفر را موفق به دیدار بشویم و به خلوتشان برویم می‌دیدم که منقل و وافوری مهیا بود. یکی دو مورد بود که من اطرافیان پیر و مرشد را در حالت مست و بی‌اختیار می‌دیدم.

نکنه سوم بحث وحدت وجود است. در تصاویری می‌بینیم کسانی که محضر این‌ها وارد می‌شوند از حیاط سینه‌خیز یا و در پیش گاه این‌ها به سجده می‌افتند و به در گاه بوسی و آستان بوسی آن‌ها می‌پردازند. در برخی موارد ناشی از غروری است که بحث وحدت وجود برای آن‌ها ایجاد کرده است که تمامی عالم جلوه وحدت خداوندی است؛ اما بعد از آنکه شیخ به تقرب الی الله می‌رسد، درصد برخورداری این شیخ از عنایات خداوند به حدی است که این شیخ نماینده‌ای، تکه گونه و سهم از خداوند محسوب می‌شود. در عرفانی که ابن عربی عارف مسلمان در وحدت وجود مطرح کرده بود سرسوزنی تفسیر سلیقه‌ای نیست. آنچه در سلسله‌هایی در ایران مصر روم و اندلس این تفکرات را ببینیم گاهی مریدان مقام شیخ را بالا می‌بردند که با خدا برابری می‌کرد. در فرقه اهل حق جایگاه بسیار عظیم برای حضرت علی قائل‌اند که نام علی الهی بر خود گذاشته‌اند.

نکنه آخر انحرافی، برخی از سلسله‌های تصوف برای ماندگاری سرخ دستگاه قدرت می‌رفتند. دوری یا نزدیکی به دستگاه قدرت را در طول تاریخ عرفان داشتیم برخی از سلاطین در ترس از غلبه عرفا به صوفیه تمایل پیدا می‌کردند. مثل تیمور و شاهرخ یا مثل برخی از پادشاهان سلجوقی کسانی بودند که برای اینکه مجموعه اهل شریعت قدرت پیدا کرده بودند و از قدرت آن‌ها می‌ترسیدند به سرخ عرفا می‌رفتند. همین را در دستگاه پهلوی نیز داریم. در مجموعه صاحبان قدرت در دوره قاجار و رضاشاه و پهلوی دوم کسانی بودند که می‌دیدند برخی از این شیوخ در عامه مردم محبوب و تأثیرگذار هستند و از این زمینه حداکثر استفاده را می‌کنند. در تطبیع برخی از این شیخان دروغین به انجام سیاست خود مبادرت می‌کردند و او عامل اجرای سیاست درست یا غلط عمال حکومتی می‌شد. تا جایی که فرماندهان خود، عاملان چنین تفکری می‌شدند. فساد که از این بابت بر مردم غلبه می‌کند بیشتر از سایرین است. حکمت عرفان ذوقی است. مردم بدون سؤال کردن و طوطی وار سر سپردن اقبال نشان می‌داند و باز بچه‌ی این تفکر می‌شدند. از دستگاه قدرت برای اهل اختلافات خود استفاده می‌کردند. در اتفاقات اخیر که در قم و تهران افتاد مأموران حکومتی را تهدید می‌کردند اگر تا فلان ساعت پیر ما آزاد نشود چنین می‌کنیم و به سلسله پیران راستین رجوع می‌کنیم. می‌بینیم پیر در گنمایی خودش، در فرار از شهرت و خودنمایی چنان می‌کوشید که به مجموعه مریدان اجازه نمی‌داد بروز بیرونی داشته باشند. دیدیم که در ادامه همین رفتار چند تن از عزیزانمان در نیروی انتظامی و هم‌وطنان بی‌هیچ گناهی توسط یکی از این‌ها به شهادت رسیدند و روز بدی را در تاریخ معاصر درست کردند.

### در میراث صوفیه

استاد عبدالحسین زرین کوب در کتابی به نام ارزش میراث صوفیه که از جمله منابعی است که در تصوف، شیوه‌ها و آسیب‌هاست و بنا بر عنوان

کتاب ما را با ارزش میراث صوفیه آشنا می‌کند همین کتاب است که پیشنهاد می‌کنم سری به این کتاب بزنید. قضاوتی که برخی از اهل خطابه پیرامون تمامی اهالی صوفیه کردند خالی از انصاف است. ما در باب منشأ اجتماعی نظرات متفاوتی داریم. تصوف می‌تواند مولود فقر و یاس و اختلاف طبقات و ترک از دنیا و لذات به خاطر محرومیت از عقل و منطق باشد. عرفان و تصوف از لذات دنیایی بهره مند نشده‌اند و سرخ عرفان آمده‌اند تا سرپوشی بر عقده‌های خود بگذارند. این نظر به طغیان نیز نظر دارد که این یک نوع واکنش در مقابل اسلام است. عارف می‌تواند مستقیم به لقا الله برسد. برخی دیگر از این هم پایین تر آمدند؛ تصوف میل به انزوا تن آسایی و ریاکاری است؛ و صوفیه و درویشی باعث رکود جامعه و باعث بدبختی جامعه مسلمان است. بسیاری از جوامع مسلمان در شرایطی به سر می‌برند که ناشی از رجوع این طبقات به عرفان است. منشأ تصوف درست در زهد و پرهیز است. زهد و پرهیز با آرا حکمی و اشراقی هم آمیخته شده است و زمینه تلفیق معرفت و محبت پیدا کرده است؛ مانند خیلی از انواع معرفت. یقیناً با توجه به این که مخاطب آن‌ها عامه هستند به خطا می‌رود. عرفان و تصوف جدای از آسیب‌هایی که در خود داشته است خدماتی را نیز داشته است. از جمله بسیاری از فرق و نحله‌های دینی در دام اسلام همان هفتاد و دو ملتی که به کثرت می‌گویند در بیان احساسات و در بیان تبلیغی دین خود دچار تندروی شده است. تصوف تعدیلی خوش بر احساسات گذاشته و از آن را از این افراط دور کرده است. ترویج آزادی و حریت فکر است. می‌دانیم که در تصوف محدودنگری و خرده‌انگاری جایی ندارد. به همین خاطر طبقه‌ای به نام قتیان خود را بر آزادی فکر می‌گذارند. کار دیگر آن‌ها ترویج اسلام است. در دوره‌ای که خلفا و سلاطین دچار سستی شده‌اند، ابواسحاق کارزونی با اینکه خودش زرتشتی است بعداً به دین مبین اسلام مشرف می‌شود و بعد از حدیث و فقه سرخ عرفان می‌آید و با ادبیاتی محبتی ترویج نشر اسلام می‌کند. آنجا که می‌بیند که ادبیات سازنده نیست به جهاد می‌پردازد. یا مثلاً در سرزمین هند عارف یهودی نشان، «سعیدای سمرمد» به عنوان یک مبلغ دینی است و بعد مثل حلاج در غلوات به دار کشیده می‌شود. نکنه بعد ترویج روح برادری بین مسلمانان است. قتیان یکدیگر را اخی می‌گویند. روح برادری و اخوت را در بین مسلمان‌ها جا می‌دهد. کلماتی مثل مشت و داش و امثال این زاییده این تفکر است. بحث دیگر مبادرت به امر به معروف و نهی از منکر است. عرفان اساس خود را هدایت می‌داند آن‌هم از مبادی معرفتی می‌بینیم که عرفان واقعی چیزی جز آدمیت نیست. یاد تزکیه نفس خود بکوشد تا دیگران را نیز با خود همراه کند. فداییان باطنی که اساس خود را بر امر به معروف و نهی از منکر می‌دانستند یا بسیاری از مریدان وقتی در منصفه امتحان شیخ قرار می‌گرفتند مبنای اولیه امر به معروف و نهی از منکر بود. نکنه دیگر از خدمات تصوف همدردی کار آمد در مصائب مردم بود. پیران بزرگی که با مردم همراهی می‌کردند و آخر کار هم به همین خاطر جان خود را دادند. نجم الدین کبری سخنرانی بسیار قرائی کرد و جان خود را از دست داد یا در مصیبت‌هایی مثل قحطی بسیاری از صوفیه در کنار مردم به خدمت پرداختن یا مسائل دیگری که یکی از آن‌ها تأثیرگذار می‌دانم که خیلی وقت می‌شد بین فقها و محدثین و گروهی دیگر که متکلمین و فلاسفه بودند مشاجره بسیار عمیقی شکل می‌گرفت از جمله کسانی که نقش واسطه و نقش عادل در نظر داشتند صوفیه بودند. تصوف ملجأ و پناهی است برای سرخورده‌ها چه سرخورده‌هایی از دنیا باشند مثل ابراهیم ادهم یا مثل شبلی هر دو بزرگ‌زاده‌اند. ابراهیم ادهم شاهزاده است که قصر و بارگاه را کنار می‌گذارد. در بررسی سلسله‌های صوفیه باید توجه کرد که عرفان و تصوف در تعریف اولیه تفاوت چندانی باهم ندارند. می‌بینیم تا قرن ۶ و ۷ عارف و صوفی یکی هستند اما به تناسب برخی تظاهرات بعد از قرن ۷ جایگاه خود را از دست می‌دهد. حافظ زمانی که بخواهد عوام فریب نام ببرد از صوفی یاد می‌کند و زمانی از یک شیخ کامل یاد می‌خواهد کند، از عارف نام می‌برد.

# سرودهٔ سیاسی ناموزون

امیرحسین نواب، مکانیک ۹۳



مبارزه سیاسی برخاسته‌ایم. ما از رئیس دادگاه انتظار داریم این نکته را به بالاتری‌ها بگویند»<sup>۲</sup>.

## تمثیل سقوط هواپیماهای کره‌ای

در اولین روز از فروردین ماه سایت مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری به سرپرستی دکتر حسام‌الدین آشنا کلیپی را با عنوان «داری اشتباه می‌کنی کاپیتان!» منتشر کرد که در آن دکتر ناظمی به تبیین جایگاه فرهنگ در موفقیت جوامع بشری می‌پردازد. این کلیپ حاوی تمثیلی از جریان سقوط‌های متعدد هواپیماهای کره‌ای است؛ که با تحقیقات دانشمندان جهان مشخص می‌شود که علت آن فرهنگ کره‌ای‌هاست چون در مواقع خطر خدمهٔ پرواز به کاپیتان اعتراض یا نقدی نمی‌کنند و فقط فرمان‌بردار و مطیع او هستند، بنابراین اشتباهات کاپیتان (که کلیپ بیان می‌کند در هر پرواز حداقل هفت خطای انسانی می‌تواند منجر به سقوط هواپیما شود) توسط دیگران اصلاح نشده و به سقوط منجر می‌شود. سپس نتیجه‌گیری می‌شود که حکومت‌داری هم مانند این تمثیل است و در مواقع خطر باید به کاپیتان گفت: «داری اشتباه می‌کنی کاپیتان!»

انتشار این کلیپ در زمان بعد از فتنه ی ۹۶ و اعتراضات دی ماه خود معانی زیادی می‌تواند به همراه داشته باشد. موارد دیگری از این تمثیل‌ها هم وجود دارد مانند «تمثیل فیل و پراید» که به جهت جلوگیری از اطاله کلام به ذکر همین مقدار بسنده می‌کنیم.<sup>۳</sup>

## نقد

«بزرگ‌ترین چالش کشور ما یک چالش ذهنی است.»<sup>۴</sup> این جمله از سخنرانی مقام معظم رهبری در ابتدای سال که قبل‌تر هم به بیان‌های گوناگون گفته شده بود از «پمپاژ ناامیدی به جامعه» تا «جنگ نرم» و غیره که همه از یک حقیقت حکایت می‌کنند سرنخی است که باید به دنبال آن رفت و بسیاری از مسائل اخیر کشور را تحلیل کرد.

ابتدا باید گفت که از ابتدای انقلاب تا کنون دشمن تلاش زیادی در جهت ایجاد چالش‌های عینی بزرگ برای جمهوری اسلامی داشته است از جنگ تحمیلی گرفته تا تحریم‌های ظالمانه اقتصادی، دارویی و غیره. شرایط امروز کشور نشان می‌دهد که این تلاش‌ها علی‌رغم اثرگذاری، در طولانی مدت هیچ کدام به سقوط کشور منجر نشده است. لذا به نظر می‌رسد جنگ نرم که از چند سال قبل توسط رهبر انقلاب بیان شد در دستور کار جدی دشمن است تا با ایجاد یک چالش ذهنی که ثمرهٔ عدم تطابق ذهنیت مردم با عینیت مسائل کشور است میان مردم ایران و حکومتشان شکاف ایجاد کند و آن را تا سقوط جمهوری اسلامی تعمیق دهد. تاریخ فروپاشی حکومت‌ها نشان می‌دهد

در چند وقت اخیر خصوصاً بعد از اغتشاشات دی‌ماه ۹۶ شاهد بیان تحلیل‌هایی از جانب جریان‌ات وابسته به دولت کنونی و همین‌طور جریان اصلاح‌طلب هستیم که آینده کشور را آینده‌ای رو به زوال و نابودی نشان می‌دهد و این حرف‌ها را از زبان افراد مختلف در سطح کشور بیان می‌شود. به عنوان شاهد نمونه‌هایی در ادامه آورده می‌شود.

## تمثیل خروشچف\_گورباچف

در مهرماه سال ۸۷ ابراهیم یزدی در مصاحبه‌ای<sup>۱</sup> در جواب این سؤال که «چند وقت پیش از این‌ها صحبتی از شما نقل شده بود که گفته بودید آقای خاتمی، گورباچف است و ایران نیاز به یک یلتسین دارد و تلویحاً خودتان را یلتسین ایران معرفی کرده بودید. چه شده که بعد از گذشت این همه سال باز هم به سمت آقای خاتمی (همان گورباچف) برگشته‌اید و از او حمایت می‌کنید؟» گفته بود: «من در مقاله‌ای که بعد از سال اول پیروزی آقای خاتمی در جواب عده‌ای که می‌گفتند خاتمی گورباچف ایران است نوشتم که خاتمی خروشچف ایران است. خروشچف اولین کسی بود که بعد از استالین آمد و گفت وضع کشور نیاز به تغییرات اساسی دارد اما طبقه حاکم در شوروی سابق حرف خروشچف را نپذیرفت و او را از تمام مناصبش عزل کرد و به روستایی که در آنجا به دنیا آمده بود تبعید کرد. اگر رهبری شوروی، نظرات خروشچف را پذیرفته بود هرگز نیازی به گورباچف پیدا نمی‌شد. در هیچ کجا هم من نگفتم که یلتسین ایران هستیم. اگر چه حاکمیت ایران اصلاحات خاتمی را نپذیرفت و او نه خروشچف است و نه گورباچف، اما به نظر می‌رسد که نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران به سمت قفل شدن همه جانبه پیش می‌رود و سیاست‌های آقای احمدی‌نژاد آن را تسریع می‌کند و قفل‌های محکمی بر آن می‌زند.» اکنون برخی با نقل این تمثیل حوادث دی‌ماه ۹۶ را تحلیل کرده و آن حوادث را به گونه‌ای مؤید آن می‌دانند.

## تمثیل ایران ۵۵

یکی از تحلیل‌های موجود تمثیل ایران ۵۵ است که بر اساس آن با ارائه توضیحات و آمار و ارقامی حکومت ایران در حال سقوط است و عده‌ای دلسوز به دنبال آن هستند تا این شکاف به وجود آمده بین مردم و حکومت را کمتر کنند و از راه گفت و گو قضیه را حل و فصل کنند مشروط بر این که حکومت به سخن آن‌ها گوش کند و آن گونه که می‌گویند عمل کند. در این جا تمثیلی از جریان محاکمه ی سران نهضت آزادی در سال ۵۵ توسط دادگاه غیرصالح تجدید نظر نظامی در رژیم پهلوی گفته می‌شود که مهدی بازارگان در دفاعیات خود می‌گوید: «ما آخرین کسانی هستیم که از راه قانون اساسی به

انفعال و تشویش ناشی از فروپاشی یک حکومت در ذهن مردم می تواند زمینه ساز فروپاشی واقعی آن بشود.

حال با توجه به این نکات در نقد تمثیل ورزی های بالا ابتدا باید گفت که این تعبیرات مصداق نوعی باج خواهی از نظام اند زیرا از آن ها این گونه برداشت می شود که نظام که در پیش انگاره این تحلیل ها به کلی روند غلط و رو به هبوطی را طی می کند باید به درخواست عده ای تمکین کند و اگر چنین نکند باید منتظر فروپاشی خود حداقل در ذهن مردم باشد. درخواستی که در این تحلیل ها هیچ گاه به صراحت بیان نشده و فقط به طور کلی گفته می شود: «یک سری اصلاحات اساسی!». این مسئله در «تمثیل ایران ۵۵» به اوج خود می رسد.

از طرفی لحن مشفقانه و پرستیژ علمی در بیان این گونه تمثیل ها مسلماً بی تأثیر نیست؛ مانند کسی که شعر ناموزونی سروده و با آوازی زیبا می خواهد اثبات کند شعر زیباست و هر چقدر به او بگویی این شعر ناموزون است بار دیگر آن را در دستگاه موسیقایی دیگری بخواند و بگوید: «ببین چقدر زیباست!». در این به اصطلاح تحلیل ها بدون این که لزوماً استدلال صحیح و قابل قبولی ارائه شود با زبان تمثیل و پرستیژ علمی اوضاع کشور در حال فروپاشی و سقوط ارزیابی می شود؛ در مواردی حتی بدون این که وجه شباهت این تمثیل با شرایط کنونی به درستی بیان شود چنین نتیجه ای گرفته می شود.

من باب مثال اهمیت یافتن خروش چف در تاریخ شوروی به واسطه افشاگری های او در مورد استالین است و اصلاحاتی که به خاطر بازگشت به مارکسیسم اصیل در شوروی انجام داد و به تعبیر دیگر خروش چف با استالین معنا پیدا می کند نه با گورباچف. حال سؤال اساسی این جاست که افرادی که این تمثیل را مطرح می کنند استالین دستانشان کیست؟ با توجه به تقدم و تأخر زمانی رؤسای جمهور اگر منظور مرحوم هاشمی رفسنجانی باشد که صدق نیست این جریانات زیر سؤال است چون آنان در ادامه با آقای هاشمی و جریان کارگزاران قریب زیادی پیدا کرده و جدیدترین ثمره ی آن هم ریاست جمهوری آقای روحانی است.

اما اگر منظور (همانند برخی سایت های ضد انقلاب)<sup>۹</sup> رهبری نظام می باشد، باید گفت که در واقع نه افشاگری در کار است و نه لزوم بازگشت به اصالت های گذشته ی تفکر حاکم توسط خروش چف و طرفدارانش مطرح شده است. در حقیقت این جریان جدای از سنت های قبل و تفکر حاکم قائل به راه سومی است که آن هم در سال های گذشته به عنوان یک گزینه مطرح بود و امروز که این دیدگاه مورد نقد علمی قرار گرفته است و سنجیده شده است نیاز به بازنگری جدی دارد.

## تحلیل

یکی از مسائلی که برای فهم وضع موجود کشور بسیار مهم است تحلیل صحیح و واقعی از اتفاقات سال گذشته خصوصاً در اعتراضات دی ماه است که با دخالت برخی افراد به اغتشاش کشیده شد. در تصویری که تحلیل ها مورد بحث از شرایط کشور نشان می دهد بسیاری از واقعیت ها گم می شود و این طور نشان داده می شود که این بار خطر از بیخ گوش «ما» (به کار بردن لفظ «ما» نمونه ای از شفقتی است که گفته شد) رد شده است و اگر تغییر مسیر ندهیم و دوباره این اتفاقات به وقوع بپیوندد احتمالاً به انقلاب و تغییر رژیم می انجامد.

در جریان حوادث دی ماه سال گذشته دیدیم که بسیاری از مردم معترض به وضع اقتصادی کشور علی رغم تمام مطالبات به حششان پس از به اغتشاش کشیده شدن اعتراضات خود را از جریان فتنه کنار کشیدند. از طرفی مردم که تجربه فتنه ۸۸ و تلخی های آن را هم داشتند در چند روز متوالی با تجمعات و راهپیمایی در سرتاسر کشور انزجار خود را از اعمال آشوب گران و کشتن تعدادی از هم وطنان خود اعلام کردند. این ها همه حقایقی است که از نظر منابع تحلیل های مذکور پنهان

می ماند و یا کتمان می گردد.

همین طور در مسائل اقتصادی کشور اگر واقع بینانه و مسئولانه نگاه کنیم در شرایط کنونی فرصت ها و تهدیدهایی را داریم که باید از فرصت ها استفاده کنیم و با تهدیدها مقابله کنیم تا شرایط اقتصادی بهبود یابد و فشار اقتصادی که بر مردم وارد می شود تقلیل یافته و رو به بهبود بگذارد. در این میان اگر چه همه اقشار جامعه وظایفی دارند لکن پر واضح است که همت دولت که مسئول وضع موجود است عامل تعیین کننده و مهمی است. البته اگر دولتمردان از حواشی دست کشیده و به متن مسائل کشور و اقتصاد، آن هم با تاکید بر فعال سازی ظرفیت های داخل کشور مشغول شوند.

مسئله دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد این است که بر اساس مطالبی که در چند وقت اخیر در مطبوعات و فضای مجازی منتشر شده است جریاناتی به دنبال طرح مسئله مذاکرات موشکی هستند که با توجه به تجربه برجام و ناکامی های پی در پی آن، مردم از این گونه مذاکرات دل سرد شده اند و امیدی به آن ندارند. در مورد مذاکرات هسته ای وعده های زیادی به مردم داده شد و تمام مشکلات کشور، به آن گره زده شد و همین طور دیدیم که برای توجیه آن در انتخابات ۹۶ به طرح ادعای واهی «برطرف شدن سایه جنگ» توسل شد اما با توجه به ناکامی بزرگ برجام و حامیانش در تحقق وعده هایی که به مردم می دادند واضح است که برای مطرح کردن مسئله مذاکرات موشکی به بهانه بزرگ تری نیاز است و به نظر می رسد طرح تمثیل های مطرح شده در این یادداشت برای تحلیل حوادث دی ماه ۹۶ بستر سازی مناسبی برای طرح مسئله مذاکرات موشکی است.

با رصد هدفمند اتفاقات سال های اخیر کشور می توان دریافت که عناصر اقتدار ملی کشور که پشتوانه حرکت ما به سمت اهداف انقلاب اسلامی است در آماج حملات جنگ نرم دشمن از طرق گوناگون قرار گرفته است. عناصری مانند ایمان و معرفت دینی و یکی دانستن دین و سیاست، حرکت سریع علمی کشور، اقتصاد پویا و رفع مشکلات معیشتی مردم، عزت ملی و غیره که ضربه دیدن هر کدام از آن ها را در اتفاقات اخیر می توان مشاهده کرد. همین طور یکی از عناصر مهم اقتدار آفرین برای یک کشور اسلامی به استناد عقل، قرآن و روایات ما نیروی قدرتمند نظامی است و امروزه از اصلی ترین موارد قدرت نظامی ایران توان موشکی است. اگر مسئله توافق موشکی را با عینک تجربه نگاه کنیم نتیجه ای جز خلع سلاح ایران به دنبال نخواهد داشت و از قضا این است عاملی که احتمال جنگ نظامی علیه ایران را افزایش می دهد و در عالم سیاست هیچ سیاست مدار عاقلی نمی تواند احتمالی با این قوت را نادیده بگیرد.

طرح موضوع مذاکرات موشکی با هر قصد و هدفی که باشد مسلماً خسارت های جبران ناپذیری را برای کشور به ارمغان می آورد و این مسئله توسط مردم و دلسوزان به شدت محکوم و با اجرای آن مخالفت می شود.

به امید ظهور...

۱. خبرگزاری فارس ۱۳۸۷/۷/۲۱

۲. خبرگزاری بی بی سی ۱۳۸۷/۱۱/۱۷ به نقل از کتاب مدافعان در دادگاه غیر صالح تجدید نظر نظامی (انتشارات مدرس)

۳. برای مطالعه بیشتر یادداشت دکتر شهاب اسفندیاری در تحلیل کلیپ مذکور پیشنهاد می شود.

۴. مقام معظم رهبری ۹۷/۱/۱

۵. خصوصاً با تحلیل هایی که بعد از فوت مرحوم هاشمی رفسنجانی انجام شده است.

# بجی سرپرست!

## حال و هوای این روزهای طرح تحول

محمد حسین دهقانی، مکانیک ۹۳

اگر در این یکی دو سال از خیابان‌ها و رهگذرهای دانشگاه با کمی دقت نظر رفت و آمد کرده باشید، مطمئناً تبلیغات پرطمطراق روابط عمومی دانشگاه را درباره طرح تحول دانشگاه دیده‌اید. یا شعارهای پرطمطراق تر: "... تحولی در راه است!" و یا برجسته کردن کلیدواژه‌هایی همچون تغییر و... های اخیر! است.

اما برای دانشجویان دانشگاه صنعتی (البته شاید جدیدالورودها کمتر) کم کم این سوال پررنگ شده که پس چه شد؟ آیا تحولی که در راه بود صرفاً قرار است با تهیه و تدوین آن طرح مذکور ایجاد شود و آیا قرار بود رخ دهد!

البته تردیدها و نگرانی‌ها در مورد چگونگی و زمان آغاز اجرای این طرح پرهزینه در روزها و هفته‌های اخیر منتشر شد مبنی بر اینکه خاص رنگ و بوی واقعی تر و جدی‌تری به خود گرفت. در تاریخ ۳ اسفند ۹۶ خبری است که به عنوان معاون بر این که دکتر بهروز آریاب شیرانی که سرپرستی طرح تحول را بر عهده داشته‌اند بیش از سه ماه مسئولیت بزرگ آن هم از جنس دو شغل نیز مشغول به کار است. این خبر در ابتدا بیشتر ما را به از حواشی بزرگ رابا هم عهده دار باشد.

اصفهان که اتفاقاً پدر همسر دکترا آریاب شیرانی نیز رئیس علمی دانشکده صنایع بعنوان معاون شهر دار اصلاح طلب ماجرا را کمی پیچیده تر کرد.

اصفهان، دکتر آریاب شیرانی ۶ اسفندماه و تنها پس از یک روز بعد، خبر بعدی منتشر شد البته این بار از سوی شهرداری بعنوان معاون شهر دار، در خواست استعفا خود را به رئیس داد ۱۴ آبان امسال یعنی مصادف با انتصاب بود که بر پیکره این طرح پر سر و صداریخته شد.

سوال مهم ما از دکتر آریاب شیرانی نامی در گفتگوهای مختلف این طرح رابا چه زحمت و هزینه‌هایی تهیه کردند این است که چگونه ایشان بعنوان یک شخصیت دانشگاهی و وابسته به دانشگاه، اکنون در جایی مثل شهرداری رابه حضور در مقام مجری طرح تحول دانشگاه خودشان در جیب دادند و در آستانه اجرای این طرح بطور ناگهانی بر مسئولیت‌ها و یا بهتر بگوییم زمینه‌های خدمتگذاری خودشان آن هم در سمت پر مشغله معاون شهرداری اضافه کردند!

اما سوال اصلی این است که چرا بعد از ۴ ماه هنوز استعفا نمی‌دانند که بی سرپرستی چه دردی است؟ لاقابل یک نفر را بگذارند که بدسرپرست باشد بهتر از بی سرپرستی است. آن هم برای طرحی. باین همه هزینه و این همه سروصدا و البته شاید هم متحول کننده دانشگاه!

جناب آقای دکتر مدرس هاشمی  
ریاست محترم دانشگاه

با سلام

احتراماً، با توجه به موافقت جنابمآلی و انتصاب اینجانب در پست معاونت شهرداری اصفهان، بدینوسیله استعفای خود را از مدیریت دفتر برنامه ریزی و عمرانی اعلام می‌نمایم. امیدوارم با انتصاب و تعیین فردی شایسته برای این سمت، حرکت دانشگاه در جهت اجرای برنامه تحول مداوم یابد.

بهروز آریاب شیرانی  
رئیس علمی دانشکده مهندسی صنایع و برنامه ریزی سیستم‌ها

